

أَصْبَغُ بْنُ نَبَاتَةَ

ابن حارث بن عمرو بن فاتك بن عامر بن مجاشع بن دارم از طایفه تمیم و از یاران علی (ع) است و از او روایت کرده است.

گوید شبابه بن سوار، از محمد بن فرات ما را خبر داد که می گفته است از اصبع بن نباته بن حارث بن عمرو حدیث شنیده‌ام * و او سالار شرطه علی بود.
گوید فضل بن دکین ما را از گفته فطر خبر داد که می گفته است * اصبع را دیدم که موهای ریش خود را زرد می کرد. او شیعه بود و روایاتش را ضعیف می شمردند.^۱

قَابُوسُ بْنُ مَخَارِقَ

از علی بن ابی طالب روایت کرده است.

رَبِيعَةُ بْنُ نَاجِدٍ

آزدی. از علی (ع) روایت کرده است.

عَلِيُّ بْنُ رَبِيعَةَ

از خاندان والبه از قبیله ازد است. از علی (ع) و زید بن ارقم و عبدالله بن عمر روایت کرده است.
گوید وکیع بن جراح، از سعید بن عبید طائی و محمد بن قیس اسدی ما را خبر داد که می گفته اند * کنیه علی بن ربیعه، ابو مغیره بوده است.

گوید فضل بن دکین، از گفته فطر ما را خبر داد که می گفته است * علی بن ربیعه را با ریش سپید دیدم. او در بازار گندم فروشان از کنار ما که در آن هنگام پسر بچه بودیم

۱. برای آگاهی بیشتر درباره اصبع در منابع شیعی به شماره ۵ رجال نجاشی و بحث مفصل مرحوم علیاری تبریزی در بهجة الآمال، تهران، ۱۴۰۱ ق، صص ۵۰ - ۳۴۸ مراجعه شود.

می‌گذشت و بر ما سلام می‌داد. او محدثی ثقة و نامور بوده است.

ابوصالح سَمَان

نامش ذَکْوَان است. او پدر سُهیل بن ابوصالح است، و بردهٔ آزاد کرده و وابستهٔ جَویریه است که بانویی از قبیلهٔ قیس بوده است.

ابوصالح از مردم مدینه بود و بسیار به کوفه می‌آمد و در محلهٔ بنی‌کاهل ساکن می‌شد و پیشنمازی ایشان را عهده‌دار می‌شد. او گاهی از علی (ع) روایت کرده است. گروهی از کوفیان از جمله حکم بن عتیبه و عاصم بن ابی‌النجود و اعمش و از مردم مدینه عبدالله بن دینار و قعقاع بن حکیم و زید بن اسلم از او روایت کرده‌اند.

گوید ابواسامه، از مفضل بن مُهَلِّهْل، از مغیره، از پدرش، از ابوصالح سَمَان ما را خبر داد که می‌گفته است: «خود از علی (ع) این مسأله را پرسیدم یا مرد دیگری از علی (ع) مسأله پرسید و گفت: درمهایی که پیش من مانده و نمی‌توان آنها را خرج کرد آیا می‌توانم از - صراف‌ها - درمهای دیگری بخرم که قابل مصرف باشد و چیزی از آن کسر کنم؟ فرمود: نه با درمهای خود طلا بخر و سپس با آن درمهای رایج را خریداری کن که بتوانی در نیازهای خود مصرف کنی. ابوصالح محدثی ثقة و پرحديث بوده است.^۱

ابوصالح زیات

نامش سُمَیْع و محدثی کم‌حدیث بوده است.

ابوصالح حَنَفی

نامش عبدالرحمان و نام پدرش قیس و برادر طلیق بن قیس حنفی و از نژادگان ایشان و محدثی ثقة و کم‌حدیث بوده است.

۱. ظاهراً پاره‌یی از درمها در مناطق مخصوصی رایج بوده است و در بازار مناطق دیگر رایج نبوده است و ناچار از تنزیل بوده‌اند.

عُمارة بن ربیعة جَزْمی

از علی بن ابی طالب روایت کرده است.

عُمارة بن عَبْد

سلولی. از علی و حدیفة روایت کرده است.

ابوصالح حَنَفی

نامش ماهان است.

ابو عبدالله جَدَلی

نامش عبدة و نام پدرش عبد بن عبدالله بن ابی یَعْمُر بن حبیب بن عائد بن مالک بن واثلة بن عمرو بن ناج بن یشگر بن عدوان است. نام اصلی عدوان، حارث بوده است و او پسر عمرو بن قیس بن عیلان بن مُضَر است.

حارث را از این جهت عدوان می‌گفته‌اند که نسبت به برادر خود فهم بن عمرو دست یازیده و او را کشته است. مادر حارث و فهم، جدیلة دختر مَر بن طانجة بوده است. و آنان را به او نسبت داده و جدلی گفته‌اند. ابو عبدالله را در حدیث ضعیف می‌شمرده‌اند. شیعه‌یی تندرو بوده و چنین پنداشته‌اند که سالار شرطه‌های مختار بوده است و مختار او را همراه و به سرپرستی هشتصدتن از مردم کوفه به جنگ عبدالله بن زبیر فرستاده است تا با او درگیر شوند و محمد بن حنفیه را از قصدی که ابن زبیر درباره او داشته است حفظ کنند.^۱

۱- برای آگاهی بیشتر در این باره به ترجمه طبقات، ج ۵، ص ۲۲۰ ذیل شرح حال محمد بن حنفیه مراجعه کنید. ابن زبیر قصد داشته است که محمد بن حنفیه و همراهانش را در آتش بسوزاند و بر در خانه‌های آنان هیزم چیده بود.

مُسلِم بن نُذَیْر

سعدی. از طایفه سعد بن زید بن منات بن تمیم و پسر عموی عتبی بن ضمیره سعدی است که از ابی بن کعب روایت کرده است.

مُسلِم بن نُذَیْر از علی (ع) و حدیث روایت کرده و کم حدیث بوده است و گفته اند که او به موضوع رجعت اعتقاد و ایمان داشته است.^۱

ابو خالد والبی

نامش هرمزان و از آزادکردگان و وابستگان خاندان والبه از طایفه بنی اسد است و از علی بن ابی طالب روایت کرده است.

ناجیه بن کعب

از علی بن ابی طالب و عمار بن یاسر روایت کرده است.

عمیره بن سعد

او گفته است همراه علی (ع) کنار فرات بودیم زورقی از آن جا گذشت که بادبانهایش برافراشته بود.

عبدالرحمان بن زید بن خارف فایثی

از قبیله همدان است. او از علی (ع) روایت کرده و کم حدیث بوده است.

۱. ملاحظه می فرمایید که موضوع رجعت و اعتقاد به آن در همان سده نخست رواج داشته است.

گويد يحيى بن عباد، از شعبه، از ابواسحاق، از عبدالرحمان بن زيد بن خارف ما را خبر داد که می گفته است: * همراه علی علیه السلام بودیم که آهنگ رفتن به مسکن داشت کنار پل دو رکعت نماز گزارد.^۱

گويد عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از ابواسحاق، از عبدالرحمان بن زيد همدانی ما را خبر داد که می گفته است: * به حضور علی (ع) که اموالی را بخش می کرد رسیدم. من لباس های نو و پسندیده برتن داشتم، گفتم: به من چیزی عطا نمی فرمایی. او که مرا بدان صورت دید فرمود: از این مال بی نیاز نیستی؟ گفتم: چرا، فرمود: در آن صورت تو را از آن بهره یی نیست.

گويد فضل بن دکین، از زهیر، از ابواسحاق ما را خبر داد که سخن از عبدالرحمان بن زيد فایشی به میان آورده و گفته است: * بسیار زیبا و دارای موهای پر پشت بود و برتن او بردهای بریده و جامه های پسندیده دیدم.

ظبيان بن عماره

از علی (ع) روایت کرده است.

گويد محمد بن عبید، از ابوقطبه شوید بن نجیح، از گفته ظبيان بن عماره ما را خبر داد که می گفته است: * گروهی از مردم قبیله عَکَل زن و مردی را پیش علی آوردند و گفتند: آن دو را زیر یک لحاف دیده اند که شراب و گل هم کنارشان بوده است. علی فرمود: دو پلید پلید آورنده و بر آنان تازیانه یی کمتر از میزان حد مقرر زد - یا آنکه هم تازیانه زد و هم حد جاری فرمود.

عبدالرحمان بن عوسجه نهمی

از قبیله همدان است. از علی روایت کرده و کم حدیث بوده است.

۱. شاید مقصود این باشد که در آن فاصله که رسیدند نماز را شکسته و به جای چهار رکعت دو رکعت گزارند

ریان بن صَبْرَة حنفی

از علی (ع) روایت کرده است.

گوید ابواسامه، از گفته اسماعیل بن زریبی ما را خبر داد که می‌گفته است ریان بن صَبْرَة حنفی برای من گفت که «در جنگ نهروان حضور داشتم و از کسانی بودم که در جستجوی لاشه ذوالثدیه بودیم که به علی علیه‌السلام پیش از آنکه آنجا برسد مژده دهیم. می‌گفت کنار لاشه او رسیدیم و با روی و به حالت سجده بر زمین افتاده بود او را برگرداندیم.

عبدالله بن خلیل حَضْرَمی

از علی بن ابی‌طالب روایت کرده و مردی کم‌حدیث بوده است.

یزید بن خلیل نخعی

از علی (ع) روایت کرده و کم‌حدیث بوده است.

سُوَید بن جُهَبَل اشجعی

از علی (ع) روایت کرده است. معروف نیست و برخی گاهی از او روایت کرده‌اند.

حَجَّار بن اَبَجْر

ابن جابر بن بُجَیر بن عاَظِد بن شریط بن عمرو بن مالک بن ربیعہ از طایفه عَجَل و مردی شریف بوده و از علی (ع) روایت کرده است.^۱

۱- حجار از کسانی است که برای حضرت امام حسین علیه‌السلام نامه نوشت و ایشان را به کوفه دعوت کرد و سپس منکر شد.

عدی بن فرس

او از خاندان عبید بن رواس است. نام رواس حارث و پسر کلاب بن ربیعه بن عامر بن صعصعه است.

گوید یحیی بن عباد از ابو وکیع یعنی جراح بن ملیح، از هزار ما را خبر داد که عدی بن فرس در مجلسی سه بار همسر خود را مختار قرار داد و هر سه بار جدایی را برگزید و علی (ع) آن زن را به طلاق بائن مطلقه دانست.

قیصه بن ضبیعه عبسی

از علی (ع) روایت کرده و کم حدیث بوده است.

مغیره بن حذف

از علی (ع) روایت کرده است.

گوید یعلی بن عبید، از أجَلَحْ، از زهیر، از مغیره بن حذف ما را خبر داد که می گفته است: در محضر علی (ع) نشسته بودم، مردی از قبیله همدان پیش او آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! من ماده گاو بارداری خریدم که به روز عید قربان آن را قربانی کنم. اینک زاییده است نظر شما در باره آن گاو و گوساله اش چیست؟ فرمود: شیر آن گاو را مدوش مگر به همان اندازه که از خوراک گوساله اش فرون آید و آن گاو و گوساله اش را از سوی هفت تن از افراد خانواده ات قربانی کن.

→
و همراه عمر بن سعد به رویارویی آن حضرت رفت و معلوم می شود بسیار شریف! بوده است. به ترجمه نهیة الارب، ج ۷، ص ۱۸۳، ۱۴۸، ۱۳۹ مراجعه شود.

ریاش بن ربیعة

از علی (ع) روایت کرده است.

گوید محمد بن عبید، از اسماعیل بن ابی خالد، از عامر، از ریاش ما را خبر داد که می‌گفته است: «از علی (ع) پرسیده شد که نظرش درباره مردی که به زنش بگوید تو به طور قطع مطلقه هستی چیست؟ و علی (ع) آن را سه طلاقه دانست.^۱

کعب بن عبدالله

از علی (ع) روایت کرده است.

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از زبیرقان بن عبدالله عبیدی ما را خبر داد که می‌گفته است شنیدم کعب بن عبدالله می‌گفت: «علی (ع) را دیدم که برخاست و کناری رفت و ادرار کرد، سپس وضو گرفت و بر جورابها و دم‌پایی خود مسح کشید و با ما نماز ظهر گزارد.^۲

خالد بن عرعره

از علی بن ابی طالب علیه‌السلام روایت کرده است.

حیب بن حمّاز اسدی

عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از سماک نام این مرد را همینگونه آورده است، ولی ابو عوانه نام پدرش را با تشدید و به صورت حمّاز ثبت کرده است. حیب بن حمّاز گاهی از علی (ع) روایت کرده است.

۱ و ۲. به اینگونه روایات آحاد در اینگونه احکام به هیچ‌روی بدون بررسی دقیق نمی‌توان استناد کرد به ویژه در باره طلاق که شیوه علمای بزرگ همواره همواره با احتیاط بسیار بوده است و مکرر گفته‌ام که کتاب طبقات از لحاظ فقه و احکام نمی‌تواند ملاک عمل قرار گیرد.

ابن نَباح

اذان گوی علی علیه السلام بوده است. او با نوشتن عهدنامه آزاد شده است و درباره مکاتبه آزادی بردگان حدیثی از ایشان نقل کرده است.

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از ابو جعفر فراء، از ابو ثروان حارثی، از ابن نباح ما را خبر داد که می گفته است: * سند آزادی خود را با صاحب خویش نوشتم و به حضور علی علیه السلام رفتم و گفتم: برای آزادی خود قرارداد نوشتم. پرسید خودت چیزی داری؟ گفتم: نه. خطاب به مردم فرمود: برای این برادران مال جمع کنید. گوید: برای من مال جمع کردند که اندکی فزون آمد. آن فزونی را پیش علی (ع) بردم. فرمود: آن را در راه کسانی که قرارداد آزادی نوشته اند هزینه کن.

حُرَیْثُ بْنُ مَخْشٍ

قیسی. از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است.

طارق بن زیاد

از علی (ع) روایت کرده است.

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از ابراهیم بن عبدالاعلی، از طارق بن زیاد ما را خبر داد که می گفته است: * همراه علی (ع) به رویارویی خوارج رفتیم و سپس حدیث خوارج را یاد کرده است.

نَجَّی حَضْرَمِی

از علی بن ابی طالب روایت کرده و کم حدیث بوده است.

پسرش، عبدالله نجفی خضرمی

او هم از علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده است.

عبدالله بن سبع

از علی بن ابی طالب روایت کرده است.

ابوالخلیل

از علی بن ابی طالب روایت کرده است.

یزید بن عبدالرحمان اودی

او پدر داود و ادریس پسران یزید است. حدیثی که از او نقل شده این است که همراه علی (ع) نماز جمعه می گزاردیم و سپس برمی گشتیم و خواب نیمروزی می کردیم.

عَنْتَرَة

او پدر هارون بن عنتره است. کنیه اش ابووکیع بوده و از علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده است.

ولید بن عتبه لیبی

از علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده است.

گوید فضل بن دکین، از حمید بن عبدالله اصم ما را خبر داد که می گفته است از ولید

بن عتبه لیشی شنیدم که می گفت: « به روزگار علی علیه السلام یک ماه رمضان را بیست و هشت روز روزه گرفتیم؟^۱ و علی ما را فرمان داد که یک روز روزه قضا بگیریم.

یزید بن مذکور همدانی

از علی بن ابی طالب روایت می کند.

یزید بن قیس حارثی

به او ارحبی هم گفته اند. از قبیله همدان است. از علی بن ابی طالب روایت کرده و کم حدیث بوده است.

ابو مأویه شیبانی

از علی بن ابی طالب روایت کرده است.

عبدالاعلی

پدر ابراهیم بن عبدالاعلی است و از علی بن ابی طالب روایت کرده است.

حیان بن مرثد

از علی بن ابی طالب (ع) روایت می کند که فرموده است: « هر کس دری را ببندد یا پرده را فرو اندازد صدق بر او واجب می شود. حیان گاهی از سلمان هم روایت کرده است.

۱. بر فرض درستی روایت که بعید به نظر می رسد لابد شبهای آخر شعبان و اوائل رمضان به سبب ابری بودن آسمان امکان رؤیت ماه نبوده است و در محاسبه اشباه کرده اند.

ابو عبید بن ابرص اسدی

از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است.

ابوبشیر

از علی (ع) درباره کیفیت باران خواهی (استسقاء) روایت کرده است.

تمیم بن مشیج

از علی بن ابی طالب (ع) در باره کودک سرراهی روایت کرده است.

شریک بن حنبل عبسی

از علی بن ابی طالب روایت کرده است. محدثی نامور و کم حدیث بوده است.

کثیر بن نمیر خضرمی

از علی بن ابی طالب روایت کرده است.

ابو حیه وادعی

از قبیله همدان است.

او از علی (ع) روایتی نقل کرده که: «آن حضرت را در میدان - و محوطه بیرون مسجد کوفه - دیده که پس از ادرار کردن وضو گرفته است. حدیث دیگری هم از ایشان نقل کرده که فرموده است: «هرگاه وضو می‌گیری

استنشاق کن و آب بینی خود را فرو افکن.

ثعلبة بن یزید حِمْیَانی

از طائفه بنی تمیم است. از علی بن ابی طالب روایت کرده و کم حدیث بوده است.

عاصم بن شریب زبیدی

از علی بن ابی طالب روایت کرده است.

ریاش بن عدی کندی

از علی بن ابی طالب روایت کرده است.

قنبر

برده آزاد کرده و وابسته علی بن ابی طالب علیه السلام است.

مسلم

برده آزاد کرده و وابسته علی (ع) است و از او روایت کرده است.

گوید عبدالله بن نمیر و محمد بن عبید هردو، از هاشم بن برید، از گفته قاسم پسر مسلم برده آزاد کرده و وابسته علی (ع)، از پدرش ما را خبر دادند که می گفته است: «علی (ع) آب خواست. کاسه آبی برای او آوردم و بدون توجه در کاسه دمیدم و فوت کردم. کاسه را برگرداند و نیشامید و فرمود: خودت آن را بیاشام.»

ابورجاء

نامش بزید و نام پدرش مِحْجَن و از قبیلهٔ ضَبَّه است.

او از علی (ع) روایت می‌کند که: * آن حضرت یکی از شمشیرهای خود را برای فروش به بازار برد و فرمود: اگر پول خرید ازاری را می‌داشتم، آن را نمی‌فروختم.

خَرَّثَةُ بن حَبِيب

او از علی (ع) روایت می‌کند که می‌فرموده است: * هرگاه مرد با همسر خود شوخی و بازی کند ولی آب او انزال نشود هرچند از جای جنبیده باشد، لازم نیست غسل کند.

زیاد بن عبدالله

از علی (ع) روایت کرده است.

گوید ابواسامه، از اسحاق بن سلیمان شیبانی، از پدرش، از عباس بن ذریح، از زیاد بن عبدالله نخعی ما را خبر داد که می‌گفته است: * حضور علی بن ابی طالب نشسته بودیم. ابن نباح به حضورش آمد و فرارسیدن هنگام نماز عصر را یاد آور شد، و گفت: نماز نماز! گوید علی (ع) برخاست و با ما نماز عصر گزارد ما بر زانو نشستیم و با دقت به خورشید نگریستیم که در حال رفتن به باختر و پشت کردن بود. و عموم خانه‌های کوفه به صورت کوخ‌های ساخته‌شده از نی و شاخ خرما بود.

ابونصر

از علی (ع) روایت کرده است.

گوید محمد بن عبید، از محمد بن ابی اسماعیل، از عبدالرحمان بن ابی نصر، از گفتهٔ پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * برای گزاردن حج بیرون آمدم. در ذوالحلیفه به

علی (ع) رسیدم و آن حضرت لبیک می گفت که «لبیک بِعُمْرَةِ و حَجَّة» و حدیثی دراز است.

مَعْقِلُ جَعْفِي

از علی بن ابی طالب روایت کرده است.

گوید محمد بن عبید، از محمد بن ابی اسماعیل، از معقل جعفی ما را خبر داد که می گفته است: «علی (ع) در میدان کنار مسجد ادرار کرد و سپس وضو گرفت و بر نعلین های خود مسح کشید.^۱

ابو راشد سلمانی

از علی روایت کرده است.

گوید محمد بن عبید، از عبدالعزیز بن سیاه پدر یزید بن عبدالعزیز، از ابو راشد سلمانی ما را خبر داد که می گفته است: «کنار خانه علی رفتم و فریاد بر آوردم: ای امیر مؤمنان! ای امیر مؤمنان! فرمود: آری، آری گوش به فرمانم. گفتم: ای امیر مؤمنان من همراه شتران شیری خانواده ام بودم و آنها را می چراندم، شتری در دره یی سقوط کرد ترسیدم پیش از آنکه خود را به او برسانم - و او را نجر کنم - بمیرد. سرگردان ماندم و نام خدا را بر زبان آوردم و آهن تیزی را به سوی کوهان و پهلوی او رها کردم - با آن زخم مرد. گوشتش را آوردم و میان افراد خانواده ام بخش کردم. ایشان از خوردن آن گوشت خودداری می کنند و می گویند آن را به روش درست نکشته ای. فرمود: خوش باش بخشی از دنبالچه و رانش را به من هدیه کن.

۱. چون نه تنها در این روایت که در صفحات بعد هم موضوع مسح کشیدن حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام بر جوراب با نعلین و دم پایی آمده است و درست نیست، توجه خوانندگان گرامی را به روایتی که در کتاب فارسی ارزشمند معتقد الامامیه از قرن هفتم آمده است معطوف می دارم، «و از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرده اند که می گفت نسخ الكتاب المسح علی الخفین، کتاب خدا یعنی قرآن مسح کردن را بر موزه نسخ کرد» و لطفاً به آن کتاب، چاپ مرحوم محمدتقی دانش پزوه، تهران، ۱۳۳۹ ش، ص ۷-۱۹۶ مراجعه شود.

ابو زَمَلَة

از علی (ع) روایت کرده است.

گوید محمد بن عبید، از یوسف بن صُهَیب، از حبیب بن یسار، از گفته ابو زَمَلَة ما را خبر داد که می گفته است: * علی (ع) پس از طلوع خورشید به میدان کنار مسجد آمد. مردم چندانی آن جا نبودند از حاضران پرسید دیگران کجایند؟ گفتند: ای امیر مؤمنان در مسجدند. کسی را پیش ایشان فرستاد و فراخواندشان. چون فرستاده برگشت از او پرسید آنان چه کار می کردند؟ گفت: گروهی در حال نماز بودند و گروهی به گفتگو نشسته بودند. چون آنان به حضور علی علیه السلام آمدند فرمود: ای مردم از گزاردن نماز شیطان پرهیزید ولی هرگاه خورشید به اندازه دو نیزه فرا آمد هرکس برخیزد و دو رکعت نماز گزارد که نماز ستایشگران است.

ابوسعید ثوری

او همان عقیص است.

گوید محمد بن عبید، از عبیده، از ابوسعید ثوری ما را خبر داد که می گفته است شنیدم علی (ع) می فرمود: * بازرگان تبهکار است مگر بازرگانی که به حق بگیرد و به حق بدهد.

ابوالغریف

نامش عبیدالله و پسر خلیثه و از قبیله همدان است و از علی (ع) روایت کرده و گفته است: * همراه علی در میدان کوفه بودم. پس از آنکه ادرار کرد و طهارت گرفت، آب خواست و دستهای خود را شست و مقداری قرآن خواند. ابوالغریب مردی کم حدیث بوده است.

المُصَفِّحُ العامری

از علی (ع) روایت کرده است.

گوید یزید بن هارون، از فضیل بن مرزوق، از جبلة دختر مصفح، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: «علی علیه‌السلام مرا گفت: ای برادر عامری از آنچه خدا و پیامبرش فرموده است از من پرس که ما اهل بیت بدانچه خدا و پیامبرش فرموده‌اند داناتریم، گوید و حدیث طولانی است.

عبدالرحمان بن سُوید کاهلی

از علی (ع) روایت کرده است.

گوید فضل بن دکین، از حمزه زیات، از حبیب بن ابی ثابت، از عبدالرحمان بن سُوید کاهلی ما را خبر داد که می‌گفته است: «علی (ع) در این مسجد قنوت خواند و خود شنیدم که به پیشگاه خدا چنین عرضه می‌داشت:

«پروردگارا تو را پرستش می‌کنیم و برای تو نماز می‌گزاریم و پیشانی بر خاک می‌نهم، و به سوی تو سعی می‌کنیم و شتابان می‌آییم، رحمت تو را امید می‌داریم و از عذاب تو می‌ترسیم، همانا که عذاب تو به کافران می‌پیوندد. کردگارا! از تو یاری می‌جوییم و آمرزش می‌خواهیم و تو را ثنا می‌گوییم، بر تو کفر نمی‌ورزیم و هرگز نسبت به تو سرکشی و تبه‌کاری کند خلع و رها می‌کنیم»^۱.

حُصَیْنُ بن جُنْدَب

از علی روایت کرده است.

۱. برای آگاهی بیشتر در باره این قنوت که حضرت امیرالمؤمنین علی در مسجد بنی‌کاهل و در نماز صبح خوانده است به صحیفه غلوبه، تالیف مرحوم میرزا حسین نوری طبرسی، چاپ مکتبه نینوی الحدیثه، تهران، بدون تاریخ، ص ۷۳ مراجعه فرمایید که با دو سند و تفصیل بیشتر آمده است.

گوید فضل بن دکین، از حَنْشُ بن حارث، از قابوس پسر حصین بن جندب، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: ﴿علی (ع) را دیدم در میدان کنار مسجد پس از آنکه ادرار کرد، وضو ساخت و بر نعلین خود مسح کشید و نماز گزارد.

مالک بن جَوْن

از علی (ع) روایت کرده است.

گوید فضل بن دکین، از مسعود بن سعد جُعی، از عمرو بن قیس، از خالد بن سعید، از مالک بن جون ما را خبر داد که می‌گفته است: ﴿علی (ع) را دیدم که نشست و ادرار کرد و آب خواست و وضو گرفت و بر جورابها و نعلین خود مسح کشید.^۱

حارث بن ثُوب

از علی (ع) روایت کرده است.

گوید فضل بن دکین، از شریک، از عباس بن ذَرَّیح، از حارث بن ثوب ما را خبر داد که می‌گفته است: ﴿علی (ع) برای ما نماز جمعه گزارد و چون سلام داد، فرمود: ای بندگان خدا نماز را به تمامی بگزارید و برخاست و به اندرون رفت.

ابویحیی

از علی (ع) روایت کرده است.

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از جابر، از ابویحیی ما را خبر داد که می‌گفته است: ﴿علی را دیدم که یزید بن مکفف را با اعتراض به اندرون فراخواند.

۱. در باره نادرستی این روایت و روایت پیش، توضیح داده شده است.

سائب

او پدر عطاء بن سائب است و از علی (ع) روایت کرده است.
 گوید فضل بن دکین، از میندل، از عطاء بن سائب، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * به حضور علی (ع) رفتم، فرمود: ای سائب! آیا آشامیدنی‌یی به تو بیاشامانم که تمام امروز را سیر باشی - نیازی به خوراک نداشته باشی؟ گفتم: آری ای امیر مؤمنان، ایشان برای من مایعی خواست که آشامیدم. سپس به من فرمود: فهمیدی که این چیست؟ گفتم: نه. فرمود: یک سوم آن شیر و یک سوم عسل و یک سوم روغن است.

عبدالله بن ابی مجل

از علی (ع) روایت کرده است.
 گوید اسحاق بن یوسف ازرق، از سفیان ثوری، از عبدالله بن شریک، از عبدالله بن ابی مجل ما را خبر داد که می‌گفته است: * علی (ع) از کرانه بابل گذر کرد و تا از آنجا نگذشت نماز نگزارد.

نهییک بن عبدالله سلولی

از علی (ع) روایت می‌کند که می‌فرموده است: * شیطان به صومعه راهبی رفت که شصت سال خدا را عبادت کرده بود.

أغر بن سلّیک

نام پدرش در روایت دیگری حنظله است. از علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده است. محمد بن سعد می‌گوید: شاید هم او را به پدر بزرگش سلّیک منسوب داشته‌اند.
 گوید ابو عامر عقّدی، از شعبه، از سماک ما را خبر داد که می‌گفته است از أغر بن

سَلَيْكُ شَنِيدِمُ كِهَ :* اَز عَلِي (ع) حَدِيثِ مِي كَرْد كِهَ فَرموده است: سِه كَسِ رَا خَدَاوند دَشْمَن مِي دَارَد، پير زَنَا كَار، وَ تَوَانِگَر سَتَم پيشه وَ بِي نَوَاي فَرِيَب كَار.
 گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از سماک، از اَعْرَب بن حنظله ما را خبر داد که می گفته است :* عَلِي (ع) بَر خَاسْت وَ فَرمود: خَدَاوند از مِيان مَرْدَمَان كِهَ آفَرِيْدَه اَوِيْنَد سَپِيْد مَوِي زَنَا كَار وَ تَوَانِگَر سَتَم گَر وَ عَائِلَه مَنَد خُود بَزَر گ بِيَن رَا دَشْمَن مِي دَارَد.
 گوید: كُنِيَّة اَعْرَب، اَبُو مَسْلَم بُوْدَه است.

عمرو ذی مُرّ

از علی (ع) روایت کرده است.
 گوید عبیدالله بن موسی، از حسن بن صالح، از ابواسحاق، از عمرو ذی مُرّ ما را خبر داد که می گفته است :* عَلِي (ع) رَا دِيْدِمُ كِهَ وَ ضُو گَر فْت وَ سَپَس مَشْتِي آَب بَر دَاشْت وَ بَر سَر خُود رِيخْت وَ آَن رَا مَالِيْد - گَر د وَ غَبَارَش رَا پَاك كَرْد.

عبدالله بن ابی خلیل همدانی

از علی (ع) سه حدیث نقل کرده است که ابواسحاق آنها را از او روایت کرده است.

عمرو بن بَعْجَة

از علی (ع) روایت کرده است.
 گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از ابواسحاق، او از عمرو بن بَعْجَة ما را خبر داد که می گفته است :* دَر مَدَائِن بُوْدِم وَ دِيْدِمُ اسْتَر دَهْقَانِي رَا بِه حَضُور عَلِي (ع) آَوَرْدَنَد - كِهَ سَوَار شُود - چُون دَسْت بَر قَرَبُوس زِيْن نِهَاد دَسْتَش لَغْزِيْد، پَر سِيْد اِيْن چِيْسْت؟ گَفْتَنَد:
 دِيْبَاسْت، از سوار شدن بر آن خودداری فرمود.

حُمَید بن عریب

از علی (ع) و عمار در باره مردی که در جنگ جمل به عایشه دشنام داده و بر پوستین او افتاده بوده است روایت کرده است.

سعید بن ذی حُدان

از علی (ع) روایت کرده است.

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از ابواسحاق، از سعید بن ذی حدان، از گفته علی (ع) ما را خبر داد که می گفته است: * خداوند به گفته پیامبرش جنگ را خدعه قرار داده است. سعید گاهی از ابن عباس هم روایت کرده است.

رافع بن سلمة بَجَلِی

از علی (ع) حدیث شنیده و روایت کرده است.

اَکْتَلُ بن شَمَاح عُکَلِی

از علی (ع) روایت کرده است.

گوید محمد بن عبدالله اسدی و فضل بن دکین هردو، از سفیان، از جابر، از عبدالله بن نُجَی، از علی بن ابی طالب ما را خبر داد که می فرموده است * هرکس از اینکه به زبان آوری زیباروی بنگرد شاد می شود به اَکْتَلُ بن شَمَاح بنگرد.

اَوْس بن مَعْلُق اسدی

از علی (ع) روایت کرده است.

گوید عفان بن مسلم می‌گفت ابو عوانه، از سنان بن حبیب، از نبل دختر بدر، از شوهرش اوس بن معلق اسدی ما را خبر داد که می‌گفته است، از علی (ع) شنیده که می‌گفته است: * همانا بر کرانه این روزن خونهایی خواهد ریخت که تا زیر شکم اسب خواهد رسید.

طریف

از علی (ع) روایت کرده است.

گوید عفان بن مسلم، از شعبه، از سلیمان اعمش، از موسی بن طریف، از پدرش که سرپرست بیت‌المال علی (ع) بوده است ما را خبر داد که: * علی (ع) از کوزه سبزرنگی افشرد آشامید.

طبقه دوم

از کسانی که از عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس و
عبدالله بن عمرو بن عاص و جابر بن عبدالله و
نعمان بن بشیر و ابوهریره و
جز ایشان روایت کرده‌اند

عامر بن شراحیل

ابن عبّد شعبی. اصل او از قبیله حمیر و شمار او در قبیله همدان است.

گوید عبدالله بن محمد بن مژه شعبانی ما را خبر داد و گفت گروهی از پیرمردان طایفه شعبان از جمله محمد بن ابی‌أمیه که دانشمند بود برای ما حدیث کرد که: * باران تندی در یمن بارید، سیل رویه زمین را در جایی چنان گود کرد که ساختمان بزرگی را زیر خاک نمودار ساخت که تمام آن سنگ بود. در آن را شکستند و به درون رفتند. به سرسرای بزرگی رسیدند که تختی زرین آن‌جا بود و بر آن پیکر مردی قرار داشت که درازای قامتش را وجب کردیم، دوازده وجب بود. جبه‌های زربفت برتن داشت و چوگانی زرین که یاقوتی

سرخ بر سر آن بود کنار پیکرش بود. پیکر مردی دیگر آن جا بود که موهای سر و ریش او سپید و دارای گیسوان سپید بود. کنار او لوحی نهاده و با خط حمیری بر آن نوشته بود:

«به نام تو ای پروردگار حمیر، من حسان بن عمرو هستم، مهتر یمن هر چند که مهتری جز خداوند وجود ندارد. با کامرانی و آرزوی برآورده زیستم و در هنگامه و خزهید درگذشتم، و چه هنگامه‌یی بود که در آن دوازده هزار مهتر نابود شدند و من که آخرین مهتر بودم به کوه ذی‌شعبین کوچ کردم که از مرگ پناهم دهد و پناهم نداد.

کنارش شمشیری هم بود که با خط حمیری بر آن نوشته بود: من قبارم و با من خونخواهی می‌شود.^۱

عبدالله بن محمد مَره شعبانی در پی سخن خود افزود که نسب آن مهتر این چنین است: حسان بن عمرو بن قیس بن معاویه بن جُشم بن عبد شمس بن وائل بن غوث بن قطن بن عریب بن زهیر بن ایمن بن همیسع بن جمیر. و این حسان مشهور به ذوالشعبین است. ذوالشعبین نام کوهی در یمن است که حسان و فرزندانش کنار آن فرود آمده‌اند و منزل ساخته‌اند، و حسان همان جا به خاک سپرده شده است و خود و فرزندانش به همان کوه منسوب شده‌اند.^۲ کسانی از نسل او که در کوفه بوده‌اند به شعبی معروف شده‌اند که عامر شعبی هم از ایشان است. به کسانی از نسل او که در شام زندگی می‌کنند شعبانی می‌گویند و به کسانی که در یمن زندگی می‌کنند آل ذی‌شعبین می‌گویند. و به کسانی که در مصر و مغرب زندگی می‌کنند اشعوب می‌گویند، و آنان همگی فرزندان حسان بن عمرو ذی‌شعبین‌اند. تبار خاندان عامر بن شراحیل بن عبد شعبی به علی پسر حسان بن عمرو می‌رسد. آنان میان طائفهٔ احمور یمن که از شاخه‌های قبیلهٔ همدان است درآمده‌اند و در شمار ایشان شمرده می‌شوند.

أحمور خارف و صائدی‌ها و آل ذی‌بارق و سبیع و آل ذی حدان و آل ذی رضوان و آل ذی‌لعوة و آل ذی مران همگی از قبیلهٔ همدان شمرده می‌شوند. قبایل عرب همدان غُدر و یام و نَهم و شاکر و ارحب‌اند. از شاخه‌های حمیریان بسیاری در قبیلهٔ همدان هستند

۱. برای آگاهی درباره نامهای این قبیله می‌توان به ابن حزم، جمهرة انساب العرب، چاپ عبدالسلام محمد هارون، ص ۴۳۳ مراجعه کرد.

۲. یاقوت حموی در معجم الادبیار، ج ۵، چاپ مصر، ۱۹۰۶ میلادی، ص ۲۷۲ ضمن کلمه شعبین توضیحاتی داده است که اندکی با آنچه در این متن آمده است تفاوت دارد.

که از جمله ایشان آل ذی حوال را می توان نام برد و ذی حوال فرمانده مقدمه سپاه تبع بوده است. یغفر بن صباح که امروز بر بیلاق های یمن فرماندهی دارد نیز از ایشان است.

گویند که کنیه شعبی، ابو عمرو بوده است. شعبی نزار و لاغر اندام بوده است. او با برادر خود به صورت توأم - دوقلو - زاییده شده است و چون از او می پرسیده اند که ای ابو عمرو! چرا تو را اینگونه نزار می بینیم؟ می گفته است: در رحم مورد فشار و زحمت قرار گرفته ام. عامر شعبی علی بن ابی طالب را دیده و او را وصف کرده است.^۱

عامر شعبی از این اشخاص روایت کرده است: ابو هریره، ابن عمر، ابن عباس، عدی بن حاتم، سمره بن جندب، عمرو بن حرث، عبدالله بن یزید انصاری، مغیره بن شعبه، براء بن عازب، زید بن ارقم، ابن ابی اوفی، جابر بن سمره، ابو جحیفه، انس بن مالک، عمران بن حصین، بریده اسلمی، جریر بن عبدالله، اشعث بن قیس، ابو موسی اشعری، حسن بن علی، عبدالله بن عمرو بن عاص، نعمان بن بشیر، جابر بن عبدالله، وهب بن خنیش طایی، حبشی بن جنادة سلولی، عامر بن شهر، محمد بن صیفی، عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، عروة بارقی، فاطمه دختر قیس، عبدالرحمان بن ابزی، علقمة بن قیس، فروة بن نوفل اشجعی، عبدالرحمان بن ابی لیلی، حارث اعور، زهیر بن قین، عوف بن عامر، اسود بن یزید، سعید بن ذی لعوة، ابوسلمة بن عبدالرحمان، ابو ثابت ایمن یعنی همان کسی که از یعلی بن مرّة روایت می کرده است.

گوید عبدالرحمان بن یونس، از سفیان بن عیینة، از سری بن اسماعیل ما را خبر داد که می گفته است از شعبی شنیدم که می گفت: * من به سال جنگ جلولاء زاده شده ام.^۲ گوید حجاج از شعبه نقل می کرد که می گفته است: * به ابواسحاق گفتم تو بزرگتری یا شعبی؟ گفت: شعبی و عبدالرحمان بن ابی سبرة و ابوخیثمة بن مالک و حارث بن برصاء و ابو حبیره بن ضحاک دو سال از من بزرگترند.

گوید عبدالله بن ادریس ما را خبر داد و گفت از لیث شنیدم که از گفته شعبی نقل می کرد که می گفته است: * هشت یا ده ماه در مدینه همراه عبدالله بن عمر بودم.

۱. شعبی ارادتتی به حضرت امیر (ع) نداشته است و گروهی از مشایخ او مانند انس بن مالک و ابو موسی اشعری و جابر بن سمره و پدرش سمره از منحرقان از آن حضرت بوده اند. به شرح خطبه ۵۶ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید مراجعه فرمایید.

۲. فتح جلولاء به سال شانزدهم هجری بوده است، به معجم البلدان یاقوت مراجعه شود.

محمد بن سعد می گوید: سبب ماندن شعبی در مدینه بیم او از مختار بوده که به مدینه گریخته و آن جا مقیم شده است.

گوید فضل بن دُکَین، از گفته عبدالسلام بن ابی المَسْلُی، از شعبی ما را خبر داد که می گفته است * حساب را از حارث اعور آموختم.^۱

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از عیسی بن ابی عَزَّة ما را خبر داد که می گفته است * ده ماه همواره با عامر شعبی در خراسان بودم و همواره نماز را شکسته می گزارد - بر دو رکعت چیزی نمی فرود.

محمد بن سعد می گوید: شعبی را دیوان - و گروهی جهادکننده - بود که بر مبنای آن به جهاد می رفت. او که شیعه بود از شیعیان کارهایی دید و سخن و افراط آنان را شنید و رای ایشان را رها کرد و بر آنان عیب می گرفت.

گوید ابومعاویه ضریر، از مالک بن مِغُول، از شعبی ما را خبر داد که می گفته است * اگر شیعه از پرندگان بودند کرس می بودند و اگر از چهارپایان بودند خر می بودند.^۲

گوید عبدالحمید بن عبدالرحمان حَمَّانی، از وصافی، از عامر شعبی ما را خبر داد که می گفته است * مؤمنان نکوکار و هاشمیان ستوده خصال را دوست بدار ولی شیعه مباش. و آنچه را که نمی دانی به آن امید داشته باش ولی از مرجئه مباش، و بدان که نیکی از خداوند است و بدی از نفس تو است، و قدری مباش و هرکس را می بینی که کار پسندیده می کند دوست بدار هرچند بینی بریده‌یی از سندیان باشد.

محمد بن سعد می گوید که یاران ما گفته اند * شعبی هم همراه قاریان بود که بر حجاج خروج کرده بودند و در جنگ دیرجماجم شرکت کرد. او از گریختگان از دیرجماجم بود و روزگاری پوشیده زندگی می کرد و برای یزید بن ابی مسلم نامه می نوشت تا درباره او با حجاج گفتگو کند. یزید بن ابی مسلم به او پیام فرستاد که به خدا سوگند من یارای این کار را ندارم. تو منتظر بمان و هرگاه حجاج برای پذیرفتن همگان می نشیند پیش او برو و برابر او بایست و پوزش خود را بازگو کن و به گناه خود اقرار کن و درباره آنچه

۱. حارث اعور از ورزیدگان در حساب و مواریث است. به کتاب ذیل المذیل طبری با الکنی واللقاب، ج ۲، ص ۳۲۷ مراجعه شود که از آن کتاب نقل کرده است.

۲. ملاحظه می فرمایید که سنی که از مختار نسبت به او شده است چگونه پیش چشم او شیشه کبود فرار داده است و می بینید که حتی با این ابی الحدید است که سخنان او را درباره شیعه با احتیاط می پذیرد.

دوست می‌داری از من گواهی بخواه تا من برای تو گواهی دهم. گوید: شعبی چنان کرد و بدون آنکه حجاج متوجه باشد ناگاه برابر او ایستاد. حجاج پرسید شعبی هستی؟ گفت: آری خداوند کار امیر را قرین صلاح بدارد. حجاج گفت: آیا هنگامی که من به این شهر آمدم و مستمری تو آن مقدار بود بر آن نیفزودم و حال آنکه نمی‌بایست بر مستمری تو افزوده می‌شد؟ گفت: آری همینگونه است خداوند کار امیر را قرین صلاح بدارد. حجاج گفت: آیا موافقت نکردم که پیشنماز قوم خود باشی و حال آنکه کسی چون تو به پیشنمازی گماشته نمی‌شد؟ شعبی گفت: همینگونه است. حجاج گفت: آیا تو را به حضور امیر مؤمنان نفرستادم و حال آنکه کسی چون تو در خور فرستادن نبود؟ شعبی گفت: همینگونه است خداوند کار امیر را قرین به صلاح دارد. حجاج گفت: پس چه چیزی تو را همراه دشمن خدای رحمان کرد؟^۱ شعبی گفت: خداوند کار امیر را قرین به صلاح دارد فتنه‌یی ما را فرو گرفت که گرچه در آن از پرهیزکاران نکورفتار نبودیم ولی از تبه‌کاران نیرومند هم شمرده نمی‌شدیم. من برای یزید بن ابی‌مسلم نامه نوشتم و پشیمانی خود را از آنچه از من سرزده است و شناخت خود را از کار حقی که از آن بیرون شده بودم به آگاهی او رساندم و از او خواهش کردم امیر را از آن آگاه سازد و برای من از امیر امان بگیرد ولی او چنین نکرده است.

گوید حجاج به یزید نگریست و گفت: یزید همینگونه است؟ گفت: آری. حجاج گفت: چه چیزی مانع تو شد که مرا از نامه او آگاه سازی؟ گفت: گرفتاری امیر که سرگرم آن بودی. حجاج با حالت گذشت به شعبی گفت برگرد و او با زینهاری به خانه خود برگشت.

گوید محمد بن فضیل بن غزوان، از ابن شبرمه، از خود شعبی ما را خبر داد که می‌گفته است: هرگز خطی بر صفحه سپید ننوشتم و هیچ کس برای من حدیثی نقل نکرد که دوست داشته باشم دوباره برای من تکرار کند، - ظاهراً قصد او نشان دادن قدرت حافظه‌اش بوده است.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوبکر بن عیاش، از مغیره ما را خبر داد که می‌گفته است: شعبی ما را شکفت زده می‌کرد و بسیار احادیث شکفت آور می‌آورد.

گوید قبیصة بن عقیبه، از سفیان ما را خبر داد که می‌گفته است کسی به من گفت از شعبی شنیده که می‌گفته است: ای کاش بتوانم از دانش خود سروتن رهایی یابم نه به سودم باشد نه به زیانم.

۱. حجاج نام عبدالرحمان بن محمد سالار قیام‌کنندگان را که جنگ دبرجامم را سرپرستی می‌کرد به صورت عدوالرحمان می‌گفته است.

گوید عبدالله بن عمرو منقری، از عبدالوارث بن سعید، از محمد بن جحاده ما را خبر داد که می‌گفته است * از عامر شعبی درباره مسأله‌یی پرسیدند که در آن خبر مستندی نداشت. او را گفتند: رای خودت را بگو. گفت: به رای من چه کار داری و با آن چه می‌کنی؟ بر رای ادرار کن!

گوید محمد بن عبدالله انصاری ما را خبر داد و گفت ابن‌عون ما را حدیث کرد که می‌گفته است * شعبی معانی حدیث را نقل می‌کرد - در پی الفاظ حدیث نبود. گوید عبدالعزیز بن خطاب ضَبّی، از مندل، از ابوکبران حسن بن عقبه مرادی ما را خبر داد که از گفته شعبی نقل می‌کرده که می‌گفته است * آنچه را از من می‌شنوید بنویسید هر چند بر دیوار.

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از عبدالله بن ابی‌السفر، از گفته خود شعبی ما را خبر داد که می‌گفته است * من عالم نیستم و هیچ عالمی را رها نمی‌کنم و ابو حصین مردی صالح است. گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب، از آدم نقل کرد که می‌گفته است * مردی از ابراهیم درباره مسأله‌یی پرسید. ابراهیم گفت: نمی‌دانم. در این هنگام عامر شعبی از آن جا گذشت. ابراهیم به آن مرد گفت: از این پیر مرد پیرس و برگرد و مرا هم آگاه کن. آن مرد پیش ابراهیم برگشت و گفت: او هم گفت نمی‌دانم. ابراهیم گفت: به خدا سوگند این فقه راستین است - هر چه را نمی‌داند در کمال صداقت می‌گوید نمی‌دانم.

گوید احمد بن عبدالله، از ابوشهاب، از صلت بن بهرام ما را خبر داد که می‌گفته است * هیچ مردی را که به پایه علمی شعبی رسیده باشد ندیده‌ام که این همه بگوید نمی‌دانم، نمی‌دانم. گوید یحیی بن حمّاد، از سلّام بن ابی مطیع، از عمرو بن سعید ما را خبر داد که می‌گفته است * به شعبی گفتم حدیثی را برای من حدیث کردی که بخشی از آن را فراموش کرده‌ام - از ذهن من پریده است. پرسید کدام حدیث؟ گفتم: نمی‌دانم. گفت: شاید این حدیث است، گفتم: نه. گفت: شاید این یکی است، گفتم: نه. گفت: شاید این بیت است:

«به جز درد نهان عشق به عَزّه هر چیز دیگر از آبروی ما که بر باد رود نوش و گوارا باد»^۱

۱. هنیأ مرینا غیر داءٍ مخایرٍ لعزّةٍ من اعراضنا ما استحلّت

این بیت از کثیر عَزّه شاعر نامدار قرن اول و دوم هجری است. به میرد، کامل، ج ۲، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم و سید شحانه، مصر، بی‌تاریخ، ص ۵ مراجعه فرمایید.

گوید عبدالله بن ادریس ما را خبر داد و گفت از صالح بن صالح همدانی شنیدم می گفت: * شعبی کنار گروهی ایستاده بود آنان که او را نمی دیدند از او بدگویی می کردند. شعبی چون سخن ایشان را شنید خطاب به آنان همان بیت را خواند که

«هَنِيئًا مَرِيئًا غَيْرِ دَاءِ مُخَايِرٍ
لِعَزَّةٍ مِنْ أَعْرَاضِنَا مَا اسْتَحَلَّتْ»

گوید محمد بن عبدالله انصاری، از گفته صالح بن مسلم ما را خبر داد که می گفته است: * همراه شعبی بودم. دست من در دست او یا دست او در دست من قرار داشت. به مسجد رسیدیم حماد در مسجد بود و یاران و شاگردانش گرد او بودند و فریاد و هیاهو داشتند. گوید، شعبی گفت: به خدا سوگند این گروه این مسجد را برای من چنان ناخوشایند کرده اند که از خاکروبه ریز کنار خانه ام در نظر ناخوشایندتر شده است، ای گروه بی مایه و فرصت طلب، شعبی از مسجد برگشت و ما هم برگشتیم.

گوید قبیصة بن عقبه ما را خبر داد و گفت سفیان، از عبدالله بن ابی السفر، از گفته شعبی ما را خبر داد که می گفته است: * روزگاری بر من گذاشت و هیچ جایگاهی برای نشستن خوشتر از این مسجد نبود و همواره آرزومند نشستن در آن بودم و اینک نشستن بر خاکروبه ریز کنار خانه ام برای من خوشتر از نشستن در این مسجد است. و هرگاه از کنار آن قوم می گذشت می گفت: این بی مایگان یا این بردگان آزاد شده چه می گویند. این تردید از قبیصة است. شعبی سپس به من - عبدالله بن ابی السفر - گفت: بر آنچه که از عقیده خود برای تو می گویند ادرار کن! و آنچه از گفته یاران حضرت ختمی مرتبت برای تو نقل می کنند فراگیر و به کار بند.

گوید عبدالحمید بن عبدالرحمان حِمَّانِ، از گفته ابوحنیفه ما را خبر داد که می گفته است: * شعبی را دیدم که جامه خز می پوشید و با شاعران همنشینی می کرد. درباره مسأله بی - ظاهراً مربوط به شعر و ادب - از شعبی پرسیدم، گفت: این بردگان آزاد شده در این باره چه می گویند.

گوید فضل بن دکین، از سفیان، از ابو حصین، از شعبی ما را خبر داد که می گفته است: * دوست دارم مقرری من در ادرار خرمی بود، چه بسا کسا که دریافت مقرری او را به آتش می کشاند.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ایوب، از عطیه سراج ما را خبر داد که می گفته است: * همراه شعبی از کنار یکی از مساجد طائفه جهینه گذشتیم. شعبی گفت:

گواهی می‌دهم که حدود سیصدتن از یاران پیامبر (ص) که اهل آمدوشد در این مسجد هستند در عروسیها سبوه‌های نبید می‌آشامیدند.

گوید فضل بن دکین، از ابواسرائیل ما را خبر داد که می‌گفته است: * خودم شعبی را دیدم که در حجره کوچکی که کنار در فیل قرار دارد قضاوت می‌کرد.

گوید فضل بن دکین، از گفته ابواسامه ما را خبر داد که می‌گفته است: * یکی از وام‌داران خودم را که چند درم از او طلب داشتم پیش شعبی بردم. شعبی به او گفت: اگر وام این شخص را نپردازی و او بار دیگر تو را این‌جا بیاورد تو را به زندان خواهم افکند، هر چند پسر عبدالحمید باشی.

محمد بن سعد در پی این حدیث افزوده است که منظور عبدالحمید بن عبدالرحمان بن زید بن خطاب است که از سوی عمر بن عبدالعزیز به امیری عراق گماشته شده بود. و او قضاوت کوفه را به عامر شعبی واگذار کرده بود.^۱

گوید وکیع بن جراح، از حسن بن صالح، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * بر سر شعبی عمامه‌یی سپید دیدم که یک سوی آن آویخته بود و شعبی آن را جمع نمی‌کرد.

گوید عمر بن شیب مُسَلِی، از گفته پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * بر تن شعبی ملحفه‌یی سرخ دیدم که سرخ پررنگ و تند بود.

گوید عبدالله بن ادریس ما را خبر داد و گفت از لیث شنیدم که می‌گفت: * بر تن شعبی ملافه‌یی دیدم و نفهمیدم که آن ملافه سرخ‌تر است یا رنگ ریش او.

گوید حجاج بن نُصَیْر، از اسود بن شیبان ما را خبر داد که می‌گفته است: * شعبی را در کوفه دیدم که تن پوشی سرخ بدون رداء بر تن داشت و عمامه‌یی گل‌فام از پارچه‌های یمنی داشت که به صورت معجر بر سرش پیچیده بود. و در آن هنگام که او را دیدم قضاوت کوفه را برعهده داشت و در مسجد قضاوت می‌کرد.

گوید فضل بن دکین، از فِطْر ما را خبر داد که می‌گفته است: * شعبی را دیدم که با حنا ریش خود را رنگ می‌کرد.

گوید عمرو بن هیشم ما را خبر داد و گفت: * از معرف بن واصل پرسیدم آیا شعبی

۱. به نوشته زامباور در معجم‌الانساب، ص ۹۵ عبدالحمید از سال ۹۹ تا سال ۱۰۲ هجری نایب یزید بن مهلب بر کوفه بوده است نه اینکه امیر عراق باشد. با این همه سخن محمد بن سعد را بر گفته زامباور باید برتری داد.

موهای خود را رنگ می کرد؟ گفت: آری با حنا.

گوید فضل بن دکین، از ابوامیه زیات ما را خبر داد که می گفته است: * بر تن شعبی تن پوش خز زرد دیدم.

گوید یزید بن هارون، از گفته ابو عبدالله عروه بزاز ما را خبر داد که می گفته است: * بر تن عامر شعبی تن پوش خز سبز دیدم.

گوید روح بن عبادة، از گفته ابن عون ما را خبر داد که گفته است: * بر تن شعبی شب کلاه خز سبز دیدم.

گوید عبدالله بن جعفر رقی، از گفته عبیدالله بن عمرو، از اسماعیل، از خود شعبی ما را خبر داد که می گفته است: * دو تن پوش خز با دو رنگ داشته و هر دو را می پوشیده است. گوید عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از داود بن ابی هند ما را خبر داد که می گفته است: * شعبی جامه رنگ کرده با زعفران می پوشیده است.

گوید اسحاق بن یوسف ازرق و عبدالله بن نمیر هر دو، از گفته مالک بن مغول ما را خبر دادند که می گفته است: * بر تن شعبی ملافه یی سرخ دیدم. ابن نمیر در پی این حدیث می افزوده است که ازار زرد هم بر تن داشته است. اسحاق بن یوسف می گفته است پرسیدم که سرخ و زرد پررنگ؟ گفت: آری^۱

گوید عبیدالله بن موسی، از عیسی بن عبدالرحمان ما را خبر داد که می گفته است: * بر تن شعبی ملافه سرخ و ازار زرد رنگ دیدم.

گوید مالک بن اسماعیل، از عیسی بن عبدالرحمان ما را خبر داد که می گفته است بر تن شعبی ازاری درشت بافت دیدم.

گوید فضل بن دکین، از گفته عبید بن عبدالملک ما را خبر داد که می گفته است: * شعبی را دیدم که بر پوست شیر نشسته بود.

گوید فضل بن دکین، از صالح بن ابی شعیب عکلی ما را خبر داد که می گفته است: * از عامر شعبی درباره پوشیدن پوست گورخر پرسیدم، خودش هم پوستینی از پوست گورخر بر تن داشت. گفت: کار پسندیده یی است، عیبی ندارد و معتقدند که دباغی کردن آن مایه طهارت آن است.

۱. ملاحظه می کنید که مسأله رنگ لباس چندان مطرح نبوده است و هر رنگی که دوست داشته اند می پوشیده اند.

گوید فضل بن دکین، از گفته قیس، از مجالد ما را خبر داد که می گفته است * بر تن شعبی قبایی از پوست سمور دیدم.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از یونس بن ابی اسحاق ما را خبر داد که می گفته است * شعبی را دیدم در پوستین خود نماز می گزارد.

گوید فضل بن دکین، از گفته عثمان بن ابی هند عبسی ما را خبر داد که می گفته است * شعبی را به روز عید فطر یا عید قربان دیدم که بُرد عدنی بر تن داشت.

گوید فضل بن دکین، از حبان، از مجالد ما را خبر داد که می گفته است * شعبی پیش ما آمد قبایی از پوست سمور بر تن داشت و در آن نماز می گزارد. همچنین در پوست روباه هم نماز می گزارد.

گوید حجاج بن محمد می گفت از شعبه شنیدم که می گفت * از ابواسحاق پرسیدم تو بزرگتری یا شعبی؟ گفت: شعبی از من یک یا دو سال بزرگتر است.

شعبه می گفته است * ابواسحاق، علی (ع) را دیده بود و او را برای ما وصف می کرد و می گفت: شکمش ستر بود و جلو سرش بی مو.

گوید عبدالرحمان بن مهدی، از ابن مبارک، از عبدالرحمان بن یزید، از مکحول ما را خبر داد که می گفته است * کسی را به سنت گذشته دانایتر از شعبی ندیده‌ام.

گوید سفیان، از گفته ابن شبرمه، از شعبی نقل می کرد که می گفته است * چون حلقه درس بزرگ می شود نتیجه اش جز فریاد کشیدن یا درگوشی سخن گفتن با یکدیگر نیست.^۱

گوید فضل بن دکین، از گفته ابوکبران ما را خبر داد که می گفته است شعبی مرا گفت که * حجاج مرا پیش رتبیل گسیل داشت، او ضمن اینکه مرا پاداش داد پرسید این رنگ کردن مو چیست؟ مو باید سیاه یا سپید باشد. گفتم: سنت است.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوالاحوص، از طارق بن عبدالرحمان ما را خبر داد که می گفته است * برای عیادت شعبی که بیمار شده بود پیش او رفتم. برخاست و در حالی که پیراهن و ازاری بر تن داشت و روی آن ردا پوشیده بود نماز گزارد.

گوید خلف بن تمیم بن مالک ما را خبر داد و گفت پدرم برای من نقل کرد که * شعبی از مجلس خود بر نمی خاست تا آنکه می گفت: گواهی می دهم کردگاری جز

۱. ما توجه به توضیح ابن اثیر در النهایه ذیل کلمه «نجا» ترجمه شد.

خداوند یکتای بی‌انبار نیست و گواهی می‌دهم که محمد(ص) بنده و پیامبر خداوند است و گواهی می‌دهم دین همان است که او مقرر داشته و اسلام همانگونه است که او وصف فرموده است، و گواهی می‌دهم قرآن همانگونه است که نازل شده است، و سخن همانگونه است که او حدیث فرموده است و گواهی می‌دهم که خداوند حق‌المبین است. و چون شروع به برخاستن می‌کرد می‌گفت: خداوند درود ما را به محمد(ص) یادآوری فرموده است.

گوید محمد بن عبدالله انصاری، از گفته ابن عون ما را خبر داد که * مردی در حضور شعبی گفت: خداوند چنین فرموده است. شعبی گفت: چه زبانی برای تو دارد که نگویی خداوند فرموده است؟

گوید عمرو بن عاصم کلابی ما را خبر داد و گفت ابوبکر بن شعیب بن حبیب برای ما نقل کرد و گفت * پدرم به شعبی گفت: ای اباعمر و چرا این ازار تو همیشه سست و شل است؟ شعبی که ازاری کتانی و به رنگ گلفام برتن داشت با دست به تهیگاه خود زد و گفت: این جا چیزی نیست که آن را نگهدارد - یعنی از لاغری. پدرم سپس از او پرسید چندسال از عمر تو گذشته است؟ شعبی در پاسخ او این دو بیت را خواند:

«نفس من از فرارسیدن مرگ ناگهانی گله کرد و حال آنکه هفت سال پس از هفتادسال تو را بر خود کشیدم، ای نفس اگر آرزوی دروغی هم برای من پدید آوری همانا که سه سال دیگر به هشتادسالگی می‌رسی»^۱ ابوبکر بن شعیب گفت: شعبی در حالی که هفتاد و هفت ساله بود همچنان شعر می‌سرود.

گوید محمد بن عمر واقدی از گفته اسحاق بن یحیی بن طلحة ما را خبر داد که می‌گفته است * شعبی در کوفه به سال یکصد و پنج در هفتاد و هفت سالگی درگذشته است.^۲

گوید ابونعیم فضل بن دکین ما را خبر داد که * شعبی به سال یکصد و چهار درگذشته است.

گوید سعید بن جمیل هم از گفته ابان بن عمر بن عثمان روایت می‌کرد که * شعبی

۱. نَفْسِي تَشْكِي إِلَيَّ الْمَوْتَ مَرْحِفَةً وَ قَدْ حَمَلْتِكِ سَبْعًا بَعْدَ سَبْعِينَ

إِنْ تَحَدَّثِي أَمَلًا يَا نَفْسُ كَذَابَةٌ إِنَّ الثَّلَاثَ يُؤَوِّقِينَ الثَّمَانِينَ

۲. در این صورت باید روایتی که در آغاز شرح حال شعبی آمده که متولد سال فتح جولای بوده است درست نباشد و اگر آن درست باشد مدت عمر شعبی نودسال یا هشتاد و نه سال خواهد بود.

به سال یکصد و چهار هجری درگذشته است.

محمد بن سعد می گوید که کس دیگری گفته است: * شعبی و ابو بردة پسر ابوموسی اشعری در یک هفته به سال یکصد و سه درگذشته اند.

گوید محمد بن فضیل بن غزوان از گفته عاصم ما را خبر داد که می گفته است: * حسن - بصری - را از مرگ شعبی آگاه کردم. گفت: خدایش رحمت کناد در اسلام ارزش داشت. گوید، شعبی با مرگ ناگهانی درگذشت.

سعید بن جبیر

کنیه اش ابو عبدالله و از بردگان آزاد کرده و وابستگان خاندان والبة بن حارث از قبیله اسد بن خزیمه بوده است.

گوید سلیمان پدر داؤد طیالسی و عفان بن مسلم و ابوالولید طیالسی همگی از گفته شعبه، و فضل بن دکین، از گفته ابوریع سمان و همه از گفته ابوبشر جعفر بن ایاس، از گفته سعید بن جبیر ما را خبر دادند که می گفته است: * ابن عباس از من پرسید از کدام قبیله ای؟ گفتم: از بنی اسد. پرسید از اعراب یا از آزادشدگان و وابستگان؟ گفتم: از وابستگان. گفت: بگو من از کسانی هستم که خداوند از بنی اسد بر آنان نعمت ارزانی فرموده است.

گوید یزید بن هارون، از همّام بن یحیی، از محمد بن جُحادة، از ابو معشر، از سعید بن جبیر ما را خبر داد که سعید می گفته است: * به روز عیدی - فطر یا قربان - ابومسعود بدری مرا که دارای گیسو بودم دید و گفت: ای پسر، یا ای پسرک، در چنین روزی پیش از نماز پیشنماز نباید نماز گزارد ولی پس از نماز امام دو رکعت نماز بگزار و قرائت را هم طولانی بخوان.

محمد بن سعد می گوید: سعید بن جبیر از عبدالله بن عمر و ابن عباس و جز آن دو نیز روایت کرده است.

گوید رُوح بن عبادة، از شعبه، از سلیمان، از مجاهد ما را خبر داد که می گفته است: * ابن عباس به سعید بن جبیر گفت: خودت برای مردم حدیث نقل کن. سعید گفت: با بودن تو در این جا؟ ابن عباس گفت: مگر این از نعمتهای خدا برای تو نیست که در حضور من حدیث نقل کنی اگر درست بگویی چه بهتر و اگر اشتباه کنی به تو تعلیم می دهم؟

گوید محمد بن عبدالله انصاری، از عبدالله بن معدان، از حسن بن مسلم، از سعید بن جبیر ما را خبر داد که می‌گفته است: «از عبدالله بن عباس مسأله می‌پرسیده است و پیش از آنکه ابن عباس نابینا شود نمی‌توانسته و یارای آن را نداشته است که در حضور او بنویسد و پس از کور شدن ابن عباس می‌نوشته است و چون این موضوع به اطلاع ابن عباس رسیده خشمگین شده است.

گوید یحیی بن عباد، از یعقوب بن عبدالله، از جعفر بن ابی مغیره، از سعید بن جبیر ما را خبر داد که می‌گفته است: «چه بسا که به حضور ابن عباس می‌رفتم و مطالب را در دفتر خود می‌نوشتم که آن را بر دیگران املاء کنم و گاه بر کف و رویه کفشم می‌نوشتم و گاه بر کف دستم که آن را املاء کنم. گاهی هم به حضورش می‌رفتم و تا هنگامی که برمی‌گشتم چیزی نمی‌نوشتم. و هیچ‌کس از چیزی از او نمی‌پرسید.

گوید عبدالوهاب بن عطاء، از عمرو بن ابی مقدم، از مؤذن خاندان و اذعه ما را خبر داد که می‌گفته است: «پیش عبدالله بن عباس رفتم، او بر پشتی حریری تکیه داده بود و سعید بن جبیر کنار پاهای او نشسته بود. ابن عباس به او می‌گفت: بنگر که چگونه از گفته من حدیث نقل می‌کنی که تو از من حدیثهای بسیاری را حفظ کرده‌ای.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از گفته یعقوب قمی، از جعفر بن ابی مغیره ما را خبر داد که می‌گفته است: «پس از اینکه ابن عباس کور شده بود هرگاه مردم کوفه پیش او می‌آمدند و از او مسأله می‌پرسیدند می‌گفت: درحالی که ابن ام دهماء میان شماست از من مسأله می‌پرسید؟ یعقوب می‌گفته است مقصود او سعید بن جبیر بوده است.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوبکر بن عیاش، از ابو حصین ما را خبر داد که می‌گفته است: «از سعید بن جبیر پرسیدم که آیا تمام این حدیثهایی را که از تو می‌شنوم از ابن عباس پرسیده‌ای؟ گفت: نه، من در محضر او می‌نشستم و تا هنگامی که برمی‌خاستم هیچ سخنی نمی‌گفتم. آنان حدیث نقل می‌کردند و من حفظ می‌کردم.

گوید عبدالعزیز بن خطاب ضبی، از یعقوب، از جعفر، از سعید بن جبیر ما را خبر داد که می‌گفته است: «پیش ابن عباس می‌رفتم و از احادیث او می‌نوشتم.

گوید ابو عاصم نبیل، از عبدالله بن مسلم بن هرمز ما را خبر داد که می‌گفته است: «سعید بن جبیر نوشتن حدیث را خوش نمی‌داشته است.

گوید عفان، از شعبه، از ایوب، از سعید بن جبیر ما را خبر داد که می‌گفته است: «از

ابن عمر می پرسیدم و در دفتری می نوشتم و اگر ابن عمر از آن دفتر آگاه می شد کار من با او به جدایی می انجامید. گوید: از او درباره ابلاء^۱ پرسیدم. گفت: می خواهی بگویی ابن عمر چنین و چنان گفته است؟ گفتم: آری که ما از گفته تو راضی و به آن قانع هستیم. گفت: در این باره امیران چنین می گویند.

گوید عفان بن مسلم، از وهیب، از ایوب، از سعید بن جبیر ما را خبر داد که می گفته است: * هرگاه در کوفه در باره مسأله بی اختلاف پیدا می کردیم آن را می نوشتم تا ابن عمر را بینم و از او پرسم.

گوید محمد بن عبدالله اسدی و قبیصة بن عقبه هردو از سفیان، از اسلم منقری، از سعید بن جبیر ما را خبر داد که می گفته است: * مردی پیش ابن عمر آمد و درباره میراث چیزی پرسید. ابن عمر گفت: پیش سعید بن جبیر برو که او به حساب میراث از من داناستر است، و آنچه را واجب باشد تعیین می کند.

گوید فضل بن دکین، از اسرائیل، از ثویر، از سعید بن جبیر ما را خبر داد که می گفته است: * نقش انگشتی من این بود که «پروردگارم عزیز و قدرتمند است». گوید: ابن عمر آن را خواند و مرا از آن نهی کرد، آن را پاک کردم و به جای آن سعید بن جبیر نوشتم.

گوید ابو معاویه ضریر، از اعمش، از مسعود بن مالک ما را خبر داد که می گفته است: * علی بن حسین از من پرسید سعید بن جبیر چگونه است؟ گفتم: خوب است. فرمود: او مردی بود که گاهی پیش ما می آمد و ما درباره احکام میراث و چیزهای دیگری که خداوند ما را به آنها سود می رساند گفتگو می کردیم، و در حالی که با دست خود به سوی عراق اشاره می کرد، فرمود: پیش ما از تهمت هایی که آنان به ما می زنند خبری نیست.

گوید مالک بن اسماعیل، از گفته کامل، از حبیب ما را خبر داد که می گفته است: * یاران سعید بن جبیر بر او خرده می گرفتند که چرا حدیث نقل می کند. او پاسخ می داد که من اگر برای تو و یارانت حدیث بگویم خوشتر می دارم از اینکه آن را با خود به گورم ببرم. گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از عطاء بن سائب ما را خبر داد که می گفته است سعید بن جبیر می گفته است: * هیچ کس پیش من نمی آید که از من مسأله بی پرسد.

گوید موسی بن اسماعیل، از حماد بن زید، از ایوب ما را خبر داد که می گفته است

۱. ابلاء که در آیه ۲۲۶ سوره دوم - بقره - آمده است سوگند خوردن به ترک همبستر شدن با زن است و باید برای آگاهی بیشتر به کتب فقه و در منابع فارسی به معتقد الامامیه، ص ۴۴۴ و ترجمه مختصر نافع، ص ۲۶۱ مراجعه شود.

* سعید بن جبیر حدیثی را نقل کرد، از پی او رفتم و خواستم آن را دوباره برای من بگوید.
 گفت: چنان نیست که همیشه من شیر بدوشم و آن را بیاشامم.
 گوید موسی بن اسماعیل، از حماد بن زید، از عطاء بن سائب ما را خبر داد که می گفته
 است: * پیش سعید بن جبیر رفتم. به من گفت: آیا مردم پارسا و کناره گیر شده اند؟ همیشه در
 این ساعت چه اندازه از مردم که پیش من می آمدند و از من مسأله می پرسیدند.
 گوید عفان بن مسلم و موسی بن اسماعیل هر دو، از عبدالواحد بن زیاد و او از
 ابوشهاب ما را خبر دادند که می گفته است: * سعید بن جبیر روزی دوبار برای ما
 داستان سرایی می کرد، پس از نماز صبح و پس از نماز عصر.
 گوید عمرو بن عاصم، از گفته همام، از قتاده، از ابو حسان، از سعید بن جبیر ما را خبر
 داد که می گفته است: * پس از کور شدن ابن عباس زنی برای او نامه نوشت. ابن عباس نامه را به
 پسرش داد - که برای او بخواند - او نامه را شتابان خواند. گوید: ابن عباس نامه را به من داد
 برای او آهسته و شمرده خواندم. ابن عباس به پسرش گفت: نمی شد این نامه را در هم و بر هم
 و تند نخوانی و به گونه بی که پسر بچه های مضر می خوانند بخوانی.
 گوید یزید بن هارون، از گفته عبدالملک بن ابی سلیمان، از سعید بن جبیر ما را خبر
 داد که می گفته است: * هر دو شب یکبار قرآن را ختم می کرده است.
 گوید یزید بن هارون، از گفته سفیان، از حماد ما را خبر داد که می گفته است سعید بن
 جبیر می گفته است: * درون کعبه تمام قرآن را در یک رکعت خواندم.
 گوید فضل بن دکین، از حسن بن صالح، از وفاء ما را خبر داد که می گفته است: * در
 ماه رمضان میان مغرب و عشاء سعید بن جبیر می آمد و قرآن می خواند.
 گوید فضل بن دکین، از قیس بن ربیع، از صعب بن عثمان ما را خبر داد که می گفته
 است، سعید بن جبیر می گفت: * پس از کشته شدن حسین علیه السلام بر من هیچ دوشبی
 نگذشته است که قرآن را ختم نکنم مگر اینکه مسافر یا بیمار باشم.
 گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ابوهاشم، از سعید بن جبیر ما را خبر داد که
 می گفته است: * روز جمعه به هنگامی که امام جمعه خطبه می خواند من تمام یک حزب
 قرآن خود را می خواندم.
 گوید موسی بن اسماعیل، از عبدالواحد بن زیاد، از ابوشهاب ما را خبر داد که می گفته
 است: * در ماه رمضان سعید بن جبیر با ما نماز می گزارد - پیشنمازی ما را برعهده داشت. با

ترجیع قرائت را می خواند و گاهی آیه یی را دوبار می خواند.

گوید قبیصة بن عقیبه، از سفیان، از عطاء بن سائب ما را خبر داد که می گفته است * سعید بن جبیر به مردی گفت: پس از من چه کار تازه یی - بدعتی - پدید آورده اید؟ آن مرد پاسخ داد که پس از تو چیز تازه یی پدید نیاورده ایم. گفت: چرا، آن مرد کور و ابن صیقل با قرآن برای شما غنا می خوانند.

گوید قبیصة بن عقیبه، از سفیان، از سعید بن عبید ما را خبر داد که می گفته است * سعید بن جبیر را دیدم که پیشنمازی ایشان را برعهده داشت و شنیدم که این آیه را در نماز مکرر می کرد «إِذَا الْاَغْلَالُ فِي اعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ یَسْحَبُونَ»، «آن گاه که غلها بر گردن ایشان باشد و زنجیرها»^۱

گوید موسی بن اسماعیل، از عبدالواحد بن زیاد، از گفته ابو شهاب ما را خبر داد که می گفته است * در ماه رمضان سعید بن جبیر نماز خفتن را با ما می گزارد و سپس برمی گشت و اندکی درنگ می کرد و دوباره می آمد و شش نماز تراویح و سه نماز یک رکعتی می گزارد و به اندازه پنجاه آیه قنوت می خواند.

گوید یوسف بن غرق، از جویریة بن بشیر، از سعید بن حماد، از سعید بن جبیر ما را خبر داد که * در نماز مستحبی هرگاه سوره را تمام می کرد، می گفت: راستگوی نیکوکار راست فرموده است.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از اسرائیل، از عبدالکریم، از سعید بن جبیر ما را خبر داد که می گفته است * اگر تازیانه بر سرم بزنند برای من خوشتر از این است که به هنگام خطبه خواندن امام جمعه در روز جمعه سخن بگویم.

گوید سعید بن منصور، از جریر، از حبیب بن ابی عمره ما را خبر داد که می گفته است * پس از دمیدن سپیده دم با سعید بن جبیر سخن گفتم پاسخ نداد و با من گفتگو نکرد.

گوید قبیصة بن عقیبه، از سفیان ما را خبر داد که می گفته است کسی که خود دیده بود مرا خبر داد که * سعید بن جبیر پسر خویش را که مردی شده بود می بوسید.^۲

۱. آیه هفتاد و یکم از سوره ۴۰ - مؤمن یا غافر.

۲. نمی دانم چرا محمد بن سعد درباره برخی از اشخاص از فرزندان آنان غفلت کرده است، یکی از پسران سعید، نعمان نام داشته که ظاهراً شیخ مفید از اعقاب اوست. به شماره ۱۰۶۷ رجال نجاشی، چاپ جامعه مدرسین قم، ص ۳۹۹ مراجعه فرمایید.

گوید حسن بن موسی، از حماد بن سلمه، از عطاء بن سائب از خود سعید بن جبیر ما را خبر داد که: «هرگاه از غذای خود فارغ می‌شده می‌گفته است: پروردگارا سیر و سیراب فرمودی، بر ما گوارا فرمای و روزی پاکیزه و فراوان ارزانی داشتی، بر ما بیشتر فرمای.»

گوید کثیر بن هشام، از جعفر بن بُرقان، از ابو حمزه برده آزاد کرده و وابسته یزید بن مهلب ما را خبر داد که می‌گفته است: «کنار سعید بن جبیر نماز می‌گزاردم، هنگامی که امام به آخر سوره فاتحه می‌رسید و می‌گفت «غیرالمغضوب علیهم ولا الضالین» سعید بن جبیر می‌گفت اللهم اغفر لی آمین. و هرگاه امام می‌گفت سمع الله لمن حمده، سعید می‌گفت: «اللهم ربنا لك الحمد ملء السموات و ملء الارضین السبع و ملء ما بینهما و ملء ما شئت من شیء بعد»، «بارخدا یا پروردگارا ما تو را ستایش می‌کنیم به گنجایش آسمانها و گنجایش زمینهای هفتگانه و گنجایش آنچه میان آنهاست و گنجایش هر چیز دیگری که اراده فرمایی» گوید: گاهی سعید بن جبیر تا هنگامی که برای سجده کردن خم می‌شد همین کلمات را مکرر می‌خواند و سپس الله اکبر می‌گفت.

گوید ولید بن اَعْرَمَ مَکّی، از عتاب بن بشیر، از سالم یعنی سالم افطس ما را خبر داد که می‌گفته است: «سعید بن جبیر پس از اینکه به مردی رسید خود را عقیقه کرد.

گوید محمد بن مصعب قرقسانی، از جبلة بن سلیمان والبی کوفی ما را خبر داد که می‌گفته است: «خود دیدم که سعید بن جبیر در مسجد قوم خود اعتکاف می‌کرد.^۱

گوید مالک بن اسماعیل، از اسرائیل، از ابو جحّاف، از مسلم بطنین، از خود سعید بن جبیر ما را خبر داد که: «به هیچ کس اجازه نمی‌داده است در حضور او از دیگری غیبت کند و می‌گفته است اگر چیزی می‌خواهی بگویی رویاروی آن شخص بگو.»

گوید سعید بن عامر، از همّام، از لیث ما را خبر داد که می‌گفته است: «سعید بن جبیر چشمش به مرواریدی - که روی زمین افتاده بود - افتاد و آن را برنداشت.

گوید فضل بن دُکین، از گفته حمید بن عبدالله اصمّ ما را خبر داد که می‌گفته است از عبدالملک پسر سعید بن جبیر شنیدم که می‌گفت: «پدرم مرا گفت: از آنچه در دست مردم است ناامید باش، که طمع داشتن به آن رنجی جان‌کاه است و از آنچه که باید از آن پوزش خواست پرهیز، و هیچ کس از انجام کار پسندیده و خیر نمی‌تواند معذور باشد.

۱. چون بسیاری از فقیهان اعتکاف را جز در مسجد جامع درست نمی‌دانند به نظر می‌رسد که منظور این است که اعتکاف در مساجد دیگر هم جایز است.

گوید فضل بن دکین، از گفته مندل، از جعفر بن ابی مغیره ما را خبر داد که می گفته است: * سعید بن جبیر را دیدم در حالی که روزه داشت سرمه می کشید و سعید را دیدم که در جامه بی که از لیف خرما بود نماز می گزارد و ردای دیگری بر تن نداشت.

گوید فضل بن دُکین، از اسماعیل بن عبدالملک ما را خبر داد که می گفته است: * سعید بن جبیر را دیدم که زیر طاق نماز می گزارد و در نماز صبح قنوت نمی خواند. گوید سعید عمامه بر سر می بست و به اندازه یک و جب آن را از پشت سرش می آویخت.

گوید فضل بن دکین، از سفیان، از هلال بن خباب ما را خبر داد که می گفته است: * سعید بن جبیر را دیدم که از کوفه تلبیه می گفت - از کوفه مُحرم شد.

گوید قبیصة بن عُقبه، از حمزه زیات، از ابواسحاق ما را خبر داد که می گفته است: * سعید بن جبیر را دیدم که در طواف به آهستگی و باوقار حرکت می کرد.

گوید قبیصة بن عُقبه، از سفیان، از حبیب بن ابی ثابت، از مسلم بطنین ما را خبر داد که می گفته است: * به سعید بن جبیر گفته شد: شکر برتر است یا صبر؟ گفت: صبر و عافیت در نظر من خوشتر است.

گوید مُسلم بن ابراهیم، از حزم، از هلال بن خباب ما را خبر داد که می گفته است: * سعید بن جبیر را در مکه دیدم و از او پرسیدم نابودی و درماندگی مردم از کجاست؟ گفت: از سوی عالمان ایشان.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از اعمش ما را خبر داد که * سعید بن جبیر در تفسیر این گفتار خداوند که فرموده است: «همانا زمین من گسترده و فراخ است»^۱ می گفته است که هرگاه در سرزمینی به گناه عمل شد از آن کوچ کنید.

گوید ضحاک بن مَخلَد، از ابویونس قزّی ما را خبر داد که می گفته است: * از سعید بن جبیر درباره این گفتار خداوند که فرموده است: «به جز مستضعفان از مردان و زنان و کودکان» پرسیدم.^۲ گفت: درباره مردمی ستم کشیده یا مقهور که در مکه بوده اند نازل شده است. می گوید، به سعید گفتم: من از پیش گروهی نزد تو آمده ام که همان گونه اند - یعنی روزگار حجاج. سعید گفت: ای برادرزاده کوشش کردیم و رنج کشیدیم ولی خداوند چیزی جز آنچه اراده فرموده بود نخواست.

۱. بخشی از آیه ۵۶ سوره یست و نهم - عنکبوت.

۲. بخشی از آیه ۹۸ سوره چهارم - نساء.

گوید ابوالولید هشام طیالسی، از ابو عوانه، از اسماعیل بن سالم، از حبیب بن ابی ثابت ما را خبر داد که می‌گفته است: * در فتنه ابن اشعث، مطربن ناجیه، سعید بن جبیر را به جمع آوری زکات و خراج ده یک حق گذر قایقها بر آبراهه کوفه گماشت. حبیب می‌گوید: سعید سوار شد من هم سوار شدم و کنار لنگرگاه رفتیم. چون آن جا رسیدیم مردی پیش ما آمد که پیش از آن برای کسی که پیش از سعید بن جبیر عهده‌دار آن کار بود با ابزار خود قایقها را بررسی می‌کرد. ابزار کار او هم همراهش بود. آن مرد وارد قایق شد، سعید به او گفت: فاصله بگیر و کنار برو و او را از قایق بیرون کرد. آن‌گاه سعید نگریست و افراد غیر مسلمان را که اهل ذمه بودند معاف داشت و از آنان چیزی نگرفت و عقیده نداشت که پرداخت یک دهم بر عهده ایشان باشد. و سپس به مسلمانان نظر کرد و زکات چیزهایی را که همراه داشتند گرفت.

محمد بن سعد می‌گوید: گفته‌اند سعید بن جبیر هم همراه قاریان قرآن بر حجاج خروج کرد و در جنگ دیرجماجم حاضر شد.

گوید سعید بن محمد ثقفی، از زبرقان اسدی ما را خبر داد که می‌گفته است: * در جنگ دیرجماجم از سعید بن جبیر پرسیدم من برده‌ام و صاحب من همراه حجاج است، آیا اگر در این جنگ کشته شوم می‌ترسی بر من گناهی باشد؟ گفت: نه، جنگ کن که اگر صاحب تو هم این جا بود خودش همراه تو جنگ می‌کرد.

گوید موسی بن اسماعیل، از عماره بن زاذان، از ابوالصهباء ما را خبر داد که می‌گفته است: * به سعید بن جبیر گفتند که حسن بصری می‌گوید تقیه در اسلام واجب است. سعید گفت: در اسلام تقیه نیست. گوید: گمان می‌کنم سال بعد او را گرفتند و گرفتار شد.

محمد بن سعد می‌گوید: هنگامی که همراهان ابن اشعث شکست خوردند و گریختند، سعید بن جبیر از دیرجماجم گریخت و خود را به مکه رساند.

گوید عارم بن فضل و سلیمان بن حرب هردو، از حماد بن زید، از یحیی بن عتیق، از محمد بن سیرین ما را خبر دادند که می‌گفته است: * سعید بن جبیر ساده‌دل بود که آن کارها را کرد بعد به مکه آمد و برای مردم فتوی می‌داد.

گوید سلیمان بن حرب، از حماد بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است حفص بن خالد می‌گفته است کسی که خود شنیده بود برای من نقل کرد که: * چون سعید بن جبیر را گرفتند، گفت: در این سرزمین محترم خدا - مکه - کسی بر ضد من سخن چینی کرده است،

او را به خدا وامی گذارم.

محمد بن سعد می گوید: کسی که سعید بن جبیر را گرفته است خالد بن عبدالله قسری بوده که از سوی ولید بن عبدالملک حاکم مکه بوده است. خالد، سعید را پیش حجاج گسیل داشت.

گوید موسی بن اسماعیل، از عبدالله بن مروان، از شریک، از هشام دستوائی ما را خبر داد که می گفته است: «سعید بن جبیر را دیدم در حالی که بسته به زنجیر بود طواف می کرد و او را دیدم و همین نفر بسته به زنجیر بود که به کعبه در آمد.

گوید یزید بن هارون، از گفته عبدالملک بن ابی سلیمان ما را خبر داد که می گفته است: «خالد بن عبدالله قسری - حاکم مکه - صدای زنجیر شنید و پرسید این چیست؟ گفتند: سعید بن جبیر و طلق بن حبیب و یاران آن دو هستند که برگرد کعبه طواف می کنند. گفت: طواف ایشان را قطع کنید.

گوید عبیدالله بن موسی، از گفته ربیع بن ابی صالح ما را خبر داد که می گفته است: «هنگامی که سعید بن جبیر را گرفته بودند که پیش حجاج بیاورند، به دیدار سعید رفتم، مردی از حاضران گریست. سعید گفت: چه چیز تو را به گریه انداخته است؟ گفت: آنچه بر سر تو آمده است. سعید گفت: گریه مکن، در علم خدا مقدر بوده است که چنین شود و سپس این آیه را تلاوت کرد «هیچ مصیبتی در زمین و در نفسهای شما نرسد مگر آنکه پیش از آنکه نفسهای شما را بیافرینیم در کتابی مقرر شده است، و همانا که این بر خدا آسان است»^۱.

گوید محمد بن عبید ما را خبر داد و گفت از پیرمردی شنیدم که می گفت: «به هنگامی که سعید را در حالی که با دو ریسمان بسته بود پیش حجاج آوردند من هم پیش او نشسته بودم. حجاج ساعتی با سعید سخن گفت و سپس به نگهبان گفت: او را ببر و گردن بزن. چون نگهبان او را برد، سعید به او گفت: بگذار دو رکعت نماز بگذارم و رو به قبله کرد. حجاج از نگهبان پرسید چه می گویدت؟ گفت: می گوید بگذار دو رکعت نماز بگذارم. حجاج گفت: فقط باید روی به خاور نماز بخواند. سعید گفت: «هرکجا روی کنید همان جا روی خداست»^۲ و پس از آن گردن خود را دراز کرد و دژخیم آن را زد.

۱. آیه یست و دوم از سوره ۵۷ - حدید.

۲. بخشی از آیه یکصد و پانزده سوره ۲ - بقره.

گوید و هب بن جریر بن حازم ما را خبر داد و گفت پدرم برای من نقل کرد که از فضل بن سَوید که در پناه حجاج بود و پدرش حجاج را وصی خود قرار داده بود شنیده که می‌گفته است: * حجاج مرا پی‌کاری فرستاد، در همان هنگام گفته شد سعید بن جبیر را آوردند. من برگشتم بینم حجاج با او چه می‌کند و پشت سر حجاج ایستادم. حجاج به سعید گفت: سعید مگر من تو را به کارگزاری نگماشتم؟ مگر من تو را در امانت خود شریک نکردم؟ سعید گفت: آری همینگونه است. و چنان بود که گمان کردیم حجاج همان دم او را رها می‌کند. سپس حجاج پرسید پس چه چیزی تو را بر خروج بر من واداشت؟ گفت: مرا سوگند دادند. گویی حجاج از خشم دوپاره شد. یا دستمالی را که در دست داشت از خشم دوپاره کرد. و گفت: ای بدبخت! برای سوگند عدو الرحمان - یعنی عبدالرحمان - حقی بر گردن خود احساس می‌کنی و برای خدا و برای امیر مؤمنان حقی احساس نمی‌کنی؟ گردنش را بزنی. گردنش را زدند. سرش میان شب کلاه سپیدی که بر سرش چسبیده بود افتاد.

گوید مالک بن اسماعیل ما را خبر داد و گفت از خلف بن خلیفه شنیدم که از گفتهٔ مردی نقل می‌کرد که * چون سر سعید بن جبیر جدا شد سه بار لاله الا الله گفت یکبار در کمال فصاحت و دوبار دیگر بدون آنکه رسا باشد.

گوید علی بن محمد، از ابویقظان ما را خبر داد که می‌گفته است: * سعید بن جبیر در جنگ دیر جماجم به کسانی که با سپاه حجاج جنگ می‌کردند می‌گفت: با ایشان جنگ کنید و آنان را بکشید که در حکومت ستم می‌کنند و از دین بیرون شده‌اند و بر بندگان خدا گردن‌کشی می‌کنند، و نماز را از میان برده‌اند و مسلمانان را به خواری کشیده‌اند.

گوید: و چون قیام‌کنندگان شکست خوردند و گریختند سعید بن جبیر به مکه رفت. خالد بن عبدالله او را گرفت و همراه اسماعیل بن اوسط بَجَلِی پیش حجاج فرستاد. چارپادار آنان زید بن مسروق یکی از افراد خاندان ضباری بن عبید بن ثعلبه بن یربوع بود.

گوید: اسماعیل بن اوسط او را پیش حجاج آورد حجاج نخست به سعید گفت: مگر هنگامی که به عراق آمدم تو را گرامی نداشتم؟ سپس کارهایی را که برای سعید انجام داده بود بازگو کرد. سعید گفت: آری همینگونه است. حجاج گفت: پس چه چیزی تو را بر خروج بر من واداشت؟ گفت: بیعت ابن اشعث بر گردنم بود و انگهی مرا سوگند داد. حجاج خشمگین شد و گفت: برای دشمن خدا بر خود تعهدی می‌بینی که آن را برای خدا و امیر مؤمنان احساس نمی‌کنی. به خدا از این جا پابرنمی‌دارم تا تو را بکشم و شتابان روانه

آتش کنم. آن‌گاه فریاد برآورد شمشیر آب داده و پهن بیاورید. مسلم اعور که شمشیر حنفی پهنی همراه داشت برخاست و گردن سعید را زد.

حسن بصری می‌گفته است: جای شگفتی از سعید بن جبیر است که با حجاج به هنگامی که درست نبود جنگ کرد و فرمان به جنگ با او داد و سپس گریخت و به مکه رفت و نتوانست خویشان دار باشد!!

گوید محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت: * سعید بن جبیر به سال نود و چهار در چهل و نه سالگی کشته شد.

گوید زهیر پدر خيثمة بن زهیر، از گفته جریر، از واصل بن سلیم از گفته عبدالله پسر سعید بن جبیر ما را خبر داد که می‌گفته است: * سعید بن جبیر در چهل و نه سالگی کشته شد.^۱ گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوبکر بن عیاش، از اعمش، یا از مغیره از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است: * در حضور ابراهیم سخن از سعید بن جبیر به میان آمد، گفت: مردی بود که خود را میان مردم نامور و آشکار ساخت. یکی از آن دو راوی می‌گوید و به ابراهیم گفته شد سعید بن جبیر کشته شد، گفت: خدایش رحمت کند که کسی چون خود بر جای نگذاشت - جانشینی نداشت.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از عمرو بن میمون بن مهران، از میمون بن مهران ما را خبر داد که می‌گفته است: * سعید بن جبیر در گذشت و بر روی زمین هیچ مردی نبود مگر آنکه نیازمند به سعید بود.

گوید عبدالرحمان بن مهدی، از عبدالواحد، از وقاء بن ایاس ما را خبر داد که می‌گفته است: * عَزْرَةَ را دیدم که کتاب تفسیری در دست داشت و همراه قلم و دوات پیش سعید بن جبیر آمد و شد می‌کرد که مطالب را تغییر دهد.

گوید ضحاک بن مخلد، از عبدالله بن مسلم بن هرمز، ما را خبر داد که * سعید بن جبیر خم شدن به جلو و جنبش کردن در نماز را برای آدمی خوش نمی‌داشت، و هرگاه او را در حال نماز دیدم استوار همچون میخ بود.

۱. حجاج چهل روز پیش از مرگ خود، سعید را کشت و چون سر بریده سعید شروع به لاله الا الله گفتن کرد، حجاج گرفتار جنون شد و همواره هذیان می‌گفت که ای پسر جبیر! مرا با تو چه کار بود. به ترجمه اخبار الطوائف دینوری، به قلم ابن بنده، تهران، نشری، ۱۳۶۴ ش، ص ۳۷۱ و ترجمه نه‌ایة الارب، ج ۶، به قلم ابن بنده، تهران، امیرکبیر ۱۳۶۴ ش، ص ۳۵۳ مراجعه فرمایید.

گوید سفیان بن عیینة، از سالم بن ابی حفصة ما را خبر داد که: * چون حجاج به کشتن سعید بن جبیر فرمان داد، سعید گفت: رهایم کنید تا دو رکعت نماز بگذارم.

گوید فضل بن دکین، از معاویة بن عمار دهنی، از عبدالملک بن عمیر ما را خبر داد که می گفته است، سعید بن جبیر می گفت: * حجاج را از دیرباز دیدم که پیش ابن عباس جای مرا تنگ کرده بود، مزاحم من بود.

گوید وکیع بن جراح، از فطر ما را خبر داد که می گفته است: * سعید بن جبیر را دیدم که موهای ریش او سپید بود.

عبدالله بن نمیر هم از فطر ما را خبر داد که می گفته است: * سعید را دیدم که موهای سر و ریش او سپید بود.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ایوب ما را خبر داد که می گفته است: * سپیدی موی ریش سعید بسیار بود.

گوید عارم بن فضل و مالک بن اسماعیل هر دو، از حماد بن زید، از ایوب ما را خبر دادند که می گفته است: * از سعید بن جبیر درباره خضاب بستن با وسمه پرسیدند، آن را زشت دانست و گفت: خداوند بر چهره بنده اش جامه نور - سپیدی موی ریش - می پوشاند و سپس با سیاهی آن را خاموش می کند.

گوید وکیع بن جراح، از اسماعیل بن عبدالملک ما را خبر داد که می گفته است: * بر سر سعید بن جبیر عمامه بی سپید دیدم.

گوید وکیع بن جراح و فضل بن دکین، از ابوشهاب موسی بن نافع ما را خبر دادند که می گفته است: * سعید بن جبیر را دیدم در بالا پوش کلاه دار خود نماز می گزارد و دستهای خود را از آن بیرون نمی آورد.

گوید وکیع، از گفته ابوشهاب موسی بن نافع ما را خبر داد که می گفته است: * سعید بن جبیر را در نماز مستحبی دیدم جامه خود را که ملافه بی دو تخته و لفاف دار بود فروهشته بود. گوید وکیع، از اسماعیل بن عبدالملک ما را خبر داد که می گفته است: * بر سر سعید بن جبیر عمامه سپید دیدم.

گوید فضل بن دکین، از عمر بن ذر ما را خبر داد که می گفته است از پدرم شنیدم که می گفت: * سعید بن جبیر در جامه نقش و نگار دار محرم می شد. عمر بن ذر، در پی این حدیث افزوده است که پدر من هم در جامه و طیلسان نقش و نگار دار محرم می شد.

ابو بردة پسر ابوموسی اشعری

نامش عامر و نام پدرش عبدالله و او پسر قیس است.^۱

گوید محمد بن عبید عبدی، از معمر، از گفته سعید پسر ابو بردة، از خود ابو بردة ما را خبر داد که می گفته است: پدرم مرا پیش عبدالله بن سلام گسیل داشت که از او دانش بیاموزم. چون پیش او رفتم پرسید تو کیستی؟ چون آگاهش ساختم مرا خوش آمد گفت. گفتم: پدرم مرا به حضور تو فرستاده است که از تو بیوسم و بیاموزم. گفت: ای برادرزاده شما در سرزمین بازرگانان زندگی می کنید، هرگاه از کسی طلب داشتی اگر بارگاهی برای تو فرستاد آن بارگاه را پذیر که رباست.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از لیث ما را خبر داد که می گفته است: ابو بردة برای ما نقل کرد و گفت: به مدینه آمدم و عبدالله بن سلام را ملاقات کردم. گفت: آیا نمی خواهی به خانه بی بیایی که حضرت ختمی مرتبت به آن خانه آمده است و نمی خواهی در خانه بی نماز بگزاری که آن حضرت در آن نماز گزارده است - یعنی خانه عبدالله بن سلام - و ما خرما و آرد تف داده بخورانیمت؟ گوید، عبدالله بن سلام مرا گفت: ای برادرزاده تو در سرزمینی زندگی می کنی که رباخواری در آن با آنکه به ظاهر سخت پوشیده است ولی آشکارا به آن عمل می شود. مگر میان شما کسانی نیستند که چون وامی به کسی می دهند و هنگام پرداخت آن فراموش شخص وام دار با باری گندم یا پشته بی علوفه پیش او می آید؟ همین ربا و رباخواری است.

گوید یعقوب بن اسحاق خضرمی، از ابو عوانه، از مهاجر پدر حسن بن مهاجر ما را خبر داد که می گفته است: ابو وائل و ابو بردة سرپرست بیت المال بودند.

ابونعیم - یعنی فضل بن دکین - گفته است که: پس از شریح ابو بردة عهده دار قضاوت کوفه شده است.

گوید فضل بن دکین، از یزید بن مردانیه ما را خبر داد که می گفته است: ابو بردة را سوار بر مرکبی دیدم و قرآنی از گردن مرکب آویخته بود.

۱. ابو بردة از منحرفان از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است و بعضی آن حضرت را از پدر میراث برده است. به شرح خطبه ۵۶ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید یا به جلوه تاریخ در نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۶۷ مراجعه فرمایند.

گوید طلق بن غنّام نخعی ما را خبر داد و گفت پدرم غنّام بن طلق بن معاویه نخعی برای ما نقل کرد و گفت حضور داشتم و دیدم که * ابوبرده پسر ابوموسی اشعری در تشییع جنازه یکی از موالی که در قبیله ما مرده بود حاضر شد و امام جماعت قبیله را برای نمازگزاردن بر او جلو انداخت.

گوید محمد بن عمر واقدی می گفت * ابوبرده از پدر خود روایت کرده است و عهده دار قضاوت کوفه شده است. محمد بن عمر واقدی و جز او گفته اند که ابوبرده در کوفه به سال یکصد و سه درگذشته است.

فضل بن دکین و سعید بن جمیل از ابان بن عمر بن عثمان بن ابی خالد نقل می کنند که * ابوبرده به سال یکصد و چهار درگذشته است.

برادرش، موسی بن ابی موسی اشعری

مادرش ام کلثوم دختر فضل بن عباس بن عبدالمطلب است. موسی از پدرش روایت کرده است.

برادر آن دو، ابوبکر بن ابی موسی اشعری

ابوبکر نام اوست و کنیه نیست. از پدرش و از جز او روایت کرده است. او محدثی کم حدیث بوده و ضعیف شمرده می شده است. به روزگار حکومت خالد بن عبدالله قسری درگذشته و از برادرش ابوبرده بزرگتر بوده است.

عروة بن مغیره بن شعبه ثقفی

کنیه اش ابويعفور بوده و از پدرش روایت کرده است. گوید مسلم بن ابراهیم، از سلام بن مسکین، از ابونصر مازنی، از شعبه ما را خبر داد که می گفته است * عروة بن مغیره بن شعبه امیر کوفه و برگزیده و بهترین فرد خانواده خود بوده است.

عقار بن مغیره بن شعبه ثقفی

او هم گاهی از پدر خویش روایت کرده است.

یعفور بن مغیره بن شعبه ثقفی

او نیز گاهی از پدر خویش روایت کرده است.

حمزة بن مغیره بن شعبه ثقفی

از او نیز گاهی روایت شده است.

ابراهیم نخعی

او ابراهیم بن یزید بن عمرو بن ربیعة بن حارثة بن سعد بن مالک بن نخع و از قبيلة مذحج و کنیه اش ابو عمران و یک چشم بوده است.^۱

گوید حماد بن مسعدة، از ابن عون، از محمد بن سیرین ما را خبر داد که * روزی خطاب به همنشینان خود گفته است: خیال می کنم این ابراهیمی که او را یاد می کنید تا آنجا که می دانم همان جوانی باشد که پیش مسروق با ما همنشینی می کرد و با آنکه همراه ما بود - به سبب خاموشی و آرامش - گویی همراه ما نبود.

گوید عفان بن مسلم، از سلیم بن اخضر، از ابن عون ما را خبر داد که می گفته است * برای محمد بن سیرین صفات ابراهیم را نقل کردم، گفت: شاید او همان جوانی باشد که یک چشم بود و پیش علقمه با ما همنشینی می کرد و او با آنکه میان قوم بود گویی میان

۱. خوانندگان گرامی توجه می فرمایند که این محدث را که به سال نودوش هجری درگذشته است نباید با ابراهیم نخعی که پسر مالک اشتر بوده است و به سال هفتاد و یکم همراه مصعب بن زبیر در جنگ با سپاه عبدالملک بن مروان کشته شده است اشتباه کرد.

ایشان نبود - به سبب خاموشی و آرامش.

گوید حجاج بن محمد اعور و عمرو بن هیشم پدر قطن هردو، از شعبه، از منصور، از خود ابراهیم ما را خبر دادند که می‌گفته است: * هرگز چیزی ننوشتیم، ابو قطن می‌گوید شعبه می‌گفت منصور افزود که اگر نوشته بودم برای من دوست داشتنی‌تر از چه و چه بود.

گوید محمد بن فضیل بن غزوان، از عبدالملک بن ابی سلیمان ما را خبر داد که می‌گفته است: * خود دیدم که از سعید بن جبیر فتوی می‌خواستند و او می‌گفت: با آنکه ابراهیم میان شماست باید از من فتوی بخواهید؟

گوید فضل بن دکین، از سفیان، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * چه بسیار که از ابراهیم می‌شنیدم که با شگفتی می‌گفت: مگر نیازی به من هست و من خود نیازمند خویشتم.

گوید عبیدالله بن موسی ما را خبر داد و گفت از اعمش شنیدم می‌گفت: * ما پیش شقیق و فلان و بهمان می‌رفتیم و نمی‌دیدیم که پیش ابراهیم چیز تازه‌یی باشد.

گوید محمد بن عبدالله اسدی و قبیصة بن عقیبه هردو ما را خبر دادند و گفتند سفیان، از گفته اعمش برای ما نقل کرد که می‌گفته است: * هرگز حدیثی را برای ابراهیم بیان نکردم مگر اینکه در آن باره بر دانش و آگاهی من افزود.

گوید قبیصة بن عقیبه، از سفیان، از ابن ابجر، از زبید ما را خبر داد که می‌گفته است: * هیچگاه از ابراهیم از چیزی نپرسیدم مگر اینکه نشان ناخوش داشتن را در او دیدم و شناختم.

گوید فضل بن دکین و قبیصة بن عقیبه هردو، از سفیان، از مغیره ما را خبر دادند که می‌گفته است: * ما از ابراهیم همان هیبت را داشتیم که از امیر می‌داشتیم.

گوید فضل بن دکین، از مالک بن مغول ما را خبر داد که می‌گفته است از طلحه شنیدم که می‌گفت: * برای من کسی در کوفه خوشتر و بهتر از ابراهیم و خینمه نبود.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از گفته ابوشهاب، از حسن بن عمرو، از فضیل ما را خبر داد که می‌گفته است: * به ابراهیم گفتم: من پیش تو می‌آیم و مسائلی را جمع کرده‌ام - که پرسم - و چنان می‌شود که گویی خداوند آن را از ذهن من می‌زداید. از سوی دیگر متوجه این موضوع هستم که تو کتاب و نوشتن را خوش نمی‌داری. گفتم: آری کمتر اتفاق می‌افتد که کسی چیزی بنویسد مگر اینکه به همان نوشته اعتماد می‌کند و حال آنکه کمتر

اتفاق می افتد که کسی در جستجوی علمی بر آید و خداوند به اندازه کفایت بر او ارزانی نفرماید.

گوید عبدالوهاب بن عطاء، از گفته سعید بن ابی عروبه، از ابومعشر، از گفته خود ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است: پیش یکی از همسران حضرت ختمی مرتبت که عایشه بوده است رفت و آمد می کرده و بر تن او جامه سرخ دیده است. ایوب می گوید که به ابومعشر گفتم: چگونه می توانسته است به خانه عایشه آمدوشد داشته باشد؟ گفت: ابراهیم پیش از رسیدن به بلوغ همراه عموی خود علقمه و دایی خود اسود به حج می رفته است و میان ایشان و عایشه مودت بوده است.

گوید وکیع، از مالک بن مغول، از زبید ما را خبر داد که می گفته است: از ابراهیم درباره مسأله یی پرسیدم، گفت: میان من و خودت کس دیگری را نیافتی که این مسأله را از او پرسی؟

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از ابو حصین ما را خبر داد که می گفته است: پیش ابراهیم رفتم که درباره مسأله یی از او پرسم، گفت: میان من و خودت کس دیگری جز من نیافتی که از او پرسی؟

گوید محمد بن عبدالله انصاری، از گفته ابن عون ما را خبر داد که می گفته است: ابراهیم برخی از احادیث را نقل به معنی می کرد، الفاظ را نقل نمی کرد.

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از حسن بن عبیدالله ما را خبر داد که می گفته است: به ابراهیم گفتم: آیا برای ما به صورت خصوصی حدیث نقل نمی کنی؟ گفت: می خواهی من هم مثل فلانی باشم؟ به مسجد قبیله بیا اگر کسی بیاید و از چیزی پرسد تو هم آن را خواهی شنید.

گوید ابوقطن عمرو بن هیشم، از شعبه، از اعمش ما را خبر داد که می گفته است: به ابراهیم گفتم: هرگاه از عبدالله بن مسعود برای من حدیث نقل می کنی لطفا اسناد آن را بگو. گفت: هرگاه می گویم عبدالله چنین گفته است آن را از چندتن از شاگردان او شنیده ام و هرگاه می گویم فلان کس مرا حدیث کرد معلوم است که همو برای من گفته است.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ابوهاشم ما را خبر داد که می گفته است: به ابراهیم گفتم: ای ابو عمران آیا حدیثی از حضرت ختمی مرتبت به آگاهی تو نرسیده که از گفته ایشان برای ما حدیث کنی؟ گفت: چرا ولی خوش دارم بگویم عمر و عبدالله و علقمه و

اسود چنین از گفته آن حضرت نقل کرده‌اند و این کار را بر خود آسان تر می‌یابم.
 گوید محمد بن عبدالله انصاری، از عبدالله بن عون ما را خبر داد که می‌گفته است
 * پیش ابراهیم رفتم. در این هنگام حماد پیش او آمد و شروع به پرسش کرد و چند دسته
 گل و گیاه نورسته - میوه‌های نوبر - همراه داشت. ابراهیم پرسید این چیست؟ گفت:
 میوه‌های نوبر. ابراهیم گفت: مگر تو را از این کار منع نکرده بودم.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوبکر بن عیاش، از عاصم ما را خبر داد که
 می‌گفته است * هرگاه کسی پیش ابووائل می‌آمد و از او استفتاء می‌کرد، می‌گفت: پیش
 ابوزین برو و از او پرس سپس پیش من بیا و خبر بده که چه پاسخی به تو داده است. گوید
 ابوزین با او در همان خانه ساکن بود. گاهی که از او مسأله می‌پرسیدند می‌گفت: پیش
 ابراهیم برو از او پرس و برگرد و هر پاسخی را که داد به من خبر بده.

گوید عفان بن مسلم، از ابو عوانه، از مغیره ما را خبر داد که * ابراهیم می‌گفته است
 خوش ندارد به ستون تکیه دهد.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از ابوقیس ما را خبر داد که می‌گفته است
 * ابراهیم را در حالی که پسرک سر تراشیده‌یی بود می‌دیدم که روز جمعه رکاب علقمه را
 می‌گرفت.

گوید فضل بن دکین ما را خبر داد و گفت ابوبکر بن عیاش برای ما نقل کرد که * از
 اعمش پرسیدم چندتن در درس ابراهیم جمع می‌شدند؟ گفت: چهار پنج تن. ابوبکر
 می‌گوید: پیش حبیب هم ده‌تن ندیدم و دوتن را ندیدم که از او مسأله پرسند.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس ما را خبر داد که مندل، از اعمش برای ما نقل کرد که
 می‌گفته است * خیثمه به من | اعمش | گفت: چرا تو و ابراهیم به مسجد بزرگ کوفه می‌روید
 و آن جا می‌نشینید و کارگزاران مردم و پاسدارها هم کنار شما می‌نشینند؟

اعمش می‌گوید: این موضوع را به ابراهیم گفتم. گفت: این که ما در مسجد بنشینیم و
 آنها هم کنار ما بنشینند برای من دوست داشتنی تر از این است که از مردم کناره بگیرم و مردم
 با آراء یاوه ما را متهم سازند.

گوید فضل بن دکین و محمد بن عبدالله و قبیصة بن عقیبه هر سه، از سفیان، از حسن بن
 عمرو ما را خبر دادند که می‌گفته است * ابراهیم می‌گفت هرگز با کسی ستیز نکرده‌ام.
 گوید عمرو بن عاصم، از حماد بن زید، از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است

کنار ابراهیم نخعی نشستم از مُرجئه یاد کرد و دربارهٔ آنان سخنی گفت که می شد بهتر از آن گفت.

گوید مالک بن اسماعیل، از حسن بن صالح، از پدرش، از حارث عکلی ما را خبر داد که ابراهیم می گفته است: * بر شما باد پرهیز از پیروان این اندیشه نوظهور، یعنی مُرجئه. گوید محمد بن عبدالله اسدی ما را خبر داد و گفت از مُجَلّ شنیدم، از ابراهیم نقل می کرد که می گفته است: * اعتقاد به ارجاء بدعت است.

گوید محمد بن عبدالله ما را خبر داد و گفت مُجَلّ برای من حدیث کرد که * مردی به نام محمد با ابراهیم همنشینی می کرد، به ابراهیم خبر رسید که او در باره ارجاء سخن می گوید - تبلیغ می کند. ابراهیم به او گفت: با ما همنشینی مکن.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از ابوسلمه زرگر، از مسلم اعور، از گفته ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است: * مرجئه این دین را ظریف تر از جامه های سابری^۱ رها کردند.

گوید محمد بن عبدالله اسدی ما را خبر داد و گفت محلّ برایم نقل کرد که * به ابراهیم گفتم: آنان - ظاهراً یعنی مرجئه - به ما می گویند آیا شما مؤمن هستید؟ گفت: هرگاه از شما پرسیدند بگویند «ایمان به خدا آوردیم و به آنچه بر ما نازل شده است و بر آنچه که به ابراهیم نازل شده است» تا آخر آیه.^۲

گوید محمد بن عبدالله ما را خبر داد و گفت مُجَلّ ما را گفت که ابراهیم به ما می گفت: * با ایشان یعنی مرجئه همنشینی مکنید.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از گفته سعید بن صالح، از حکیم بن جبیر، از ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است: * ما بر این امت از مرجئه بیشتر بیم داریم تا از ازرقیان - خوارج.

عبدالله بن موسی ما را خبر داد و گفت اسرائیل، از ابی هذیل غالب ما را حدیث کرد که می گفته است: * پیش ابراهیم بودم گروهی از مرجئه پیش او آمدند و چون با ابراهیم گفتگو کردند خشمگین شد و گفت اگر سخن شما بدینگونه است پیش من نیاید.

گوید مالک بن اسماعیل، از جعفر بن زیاد، از ابو حمزه، از ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است: * اگر چنان بود که یاران حضرت ختمی مرتبت جز بر ناخنها مسح

۱. جامه های بسیار نازک منسوب به شاپور است. برای آنگهی بیشتر به لسان العرب، ج ۴، ص ۳۴۱ ذیل سبر مراجعه فرمایید.

۲. آیه ۱۳۶ سوره دوم - بقره. ظاهراً به مناسبت نام خودش ظرافتی انجام داده و به این آیه اشاره کرده است.

نمی کشیدند، باز هم من برای بیشی طلبی چنان نبود که پایم را بشویم، این بی ادبی بسنده است که از فقه قومی سوال کنیم و سپس با فرمان ایشان مخالفت کنیم.

گوید محمد بن صلت، از منصور بن ابی اسود، از اعمش ما را خبر داد که می گفته است: * پیش ابراهیم سخن از مرجئه شد، گفت: به خدا سوگند که آنها در نظرم دشمن تر و بدتر از اهل کتاب اند.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از فضیل بن عیاض، از مغیره، از ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است: * هر کس از مسح کشیدن روگردان شود از سنت روگردان شده است و این کار را جز از شیطان نمی دانم. فضیل افزوده است یعنی کسی که مسح کشیدن را رها کند. گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از جعفر احمر، از مغیره، از ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است: * هر کس از مسح کشیدن روگردان شود از سنت روگردان شده است.

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از اعمش ما را خبر داد که می گفته است: * به ابراهیم گفتم: آیا پیش تو بیایم و بر تو پرسشهای خود را عرضه دارم؟ گفت: من ناخوش می دارم که درباره چیزی بگویم چنین است و آن به گونه دیگری و چنان باشد.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس ما را خبر داد و گفت از ابوبکر بن عیاش شنیدم می گفت: * ابراهیم و عطا تا هنگامی که از ایشان چیزی پرسیده نمی شد سخن نمی گفتند.

گوید کثیر بن هشام، از جعفر بن برقان، از ربیع بن ابی زینب کوفی، از ابومنجاب بصری ما را خبر داد که می گفته است: * مردی پیش ابراهیم می آمد و از او آموزش می دید. آن مرد از گروهی شنید که درباره علی و عثمان گفتگو می کنند. با خود گفت من از ابراهیم درس می گیرم و می بینم که مردم درباره کار علی و عثمان اختلاف نظر دارند. بدین سبب در آن باره از ابراهیم پرسید. ابراهیم پاسخ داد من نه پیرو مرجئه ام و نه دشنام دهنده و زبان دراز.

گوید احمد بن یونس، از ابوالاحوص، از مفضل بن مهلهل، از مغیره، از خود ابراهیم ما را خبر داد که مردی به او گفته است: * علی در نظر من دوست داشتنی تر از ابوبکر و عمر است. و ابراهیم به او گفته است اگر خود علی می بود و سخن تو را می شنید با تازیانه پشت تو را به درد می آورد. اگر می خواهید با چنین عقیده ای با ما هم نشینی کنید، هم نشینی مکنید.

گوید جریر بن عبدالحمید ضبی، از شیبانی ما را خبر داد که ابراهیم می گفته است: * علی در نظرم بسیار محبوب تر از عثمان است، با این حال اگر از آسمان بر زمین کوبیده

شوم برای من خوشتر از این است که عثمان را به بدی یاد کنم - دشنامش دهم.^۱
گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از گفتهٔ مِندَل و یحیی بن حماد، از گفتهٔ ابو عوانه همگی، از اعمش ما را خبر دادند که: * چون ابراهیم از جای برمی‌خاسته سلام می‌داده است. اعمش می‌گفته است اگر از او در آن هنگام چیزی می‌پرسیدیم سلام را تکرار و سخن را به آن ختم می‌کرد.

گوید مومل بن اسماعیل و عارم بن فضل هردو، از حماد بن زید و او از گفتهٔ شعیب بن حبیب ما را خبر دادند که می‌گفته است: * هُنَّیْدَة همسر ابراهیم به من گفت که ابراهیم روزی روزه می‌گرفت و روزی روزه می‌گشود.

گوید موسی بن اسماعیل، از ابو عوانه، از ابومسکین ما را خبر داد که می‌گفته است: * ابراهیم خوش می‌داشته که در خانه‌اش خرما وجود داشته باشد و هرگاه کسی به خانه‌اش می‌آمده است اگر چیزی نداشته می‌گفته است خرما برای ما بیاورید و چون گدایی بر در خانه می‌آمده او را خرما می‌داده است.

گوید فضل بن دکین ما را خبر داد و گفت معاویه بن عبدالله یمامی ما را حدیث کرد و گفت طلحه مرا خبر داد که ابراهیم یا عبدالرحمان و گمان بیشترم آن است که گفت^۲
* ابراهیم چنان بود که شبها هنگامی که مردم به بستر می‌رفتند حله پاکیزه و نو برتن می‌کرد و عطر بر خود می‌زد و تا سپیده‌دم یا نزدیک آن از نمازگاه خود بیرون نمی‌آمد و چون صبح می‌شد آن جامه را از تن خویش بیرون می‌آورد و جامهٔ دیگر می‌پوشید.

گوید فضل بن دکین و محمد بن عبدالله اسدی هردو، از سفیان، از حسن بن عمرو ما را خبر دادند که: * ابراهیم در حالی که ترسان بوده است از شرکت در نماز جمعه و نماز عید فطر و قربان خودداری می‌کرده است.

گوید فضل بن دکین، از ابواسماعیل، از فضیل ما را خبر داد که می‌گفته است: * در حالی که ابراهیم در خانهٔ ابومعشر مخفی شده بود برای حماد اجازه گرفتم که پیش او برود.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سعید بن صالح اشج، از حکیم بن جبیر ما را خبر داد

۱. دربارهٔ این روایت و روایت پیشین به فشار سخت حکومت دربارهٔ برتری ابوبکر و عمر بر علی (ع) و جلوگیری از دشنام‌دادن به عثمان توجه خواهید داشت.

۲. ملاحظه می‌فرمایید که نشانه کمال دقت راویان در نقل حدیث است.

که می گفته است: «در کوفه هیچ سرپرست قبیله‌یی نیست مگر اینکه کافر است. گوید محمد بن عبدالله انصاری، از ابن عون ما را خبر داد که می گفته است: «پیش ابراهیم بودیم مردی آمد و گفت: ای اباعمران خدا را فراخوان که مرا شفا دهد، گوید: دیدم که او را این سخن سخت ناخوش آمد به گونه‌یی که نشان آن را در چهره‌اش دیدم یا متوجه شدم که چهره‌اش دژم شد. سپس چنین گفت که مردی به حضور حذیفه آمد و گفت: خدا را فراخوان که مرا بیمارزد. حذیفه گفت: خدایت نیامرزد، آن مرد از حذیفه کناره گرفت و گوشه‌یی نشست. پس از آن حذیفه به او گفت: خداوند تو را همان جا در آورد که حذیفه را در خواهد آورد، آیا خوشنود شدی؟ ابراهیم گفت: این چگونه است که یکی از شما پیش مردی می آید و گمان می کند همه حال و شأن او را درست شمارش کرده است و او همان است که او می خواهد - دعای او پذیرفته و برآمده می شود. و در حضور ابراهیم بودم از سنت یاد و بر آن ترغیب کرد و آنچه را مردم بدعت آورده اند یاد و از آن اظهار ناخشنودی کرد و در آن باره سخن گفت.

گوید عفان بن مسلم، از یعقوب بن اسحاق، از ابن عون ما را خبر داد که می گفته است: «ابراهیم پیش دولتمردان آمد و شد می کرده و از آنان جایزه می خواسته است. گوید قبیصة بن عقیبه، از سفیان، از منصور و ابراهیم بن مهاجر یا از یکی از آن دو ما را خبر داد که می گفته است: «ابراهیم پیش پسر اشتر - یعنی ابراهیم بن مالک اشتر - رفت، پسر اشتر او را جایزه داد و ابراهیم پذیرفت.

گوید محمد بن ربیعہ کلابی، از علاء بن زهیر ازدی ما را خبر داد که گفته است: «ابراهیم پیش پدرم که امیر حُلوان بود^۱ آمد، پدرم او را بر مادیان سوار کرد و چند جامه و هزار درم به او بخشید و او پذیرفت.

گوید عبدالحمید بن عبدالرحمان جَمّانی، از اعمش ما را خبر داد که: «نُعَیم بن ابی هند به ابراهیم سبوی بزرگی از افشره هدیه کرد و چون ابراهیم آن را بسیار شیرین دید جوشاند و به صورت شیره و رُب در آورد.

گوید محمد بن ربیعہ کلابی، از اعمش ما را خبر داد که می گفته است: «ندیدم که ابراهیم به هنگام تلاوت قرآن صدای خود را نیکو کند و یا به صورت ترجیع قرآن بخواند.

۱. از شهرهای شمال شرقی و سردسیر منطقه سواد - عراق - است که پس از جولای به دست مسلمانان گشوده شده است، یاقوت در آن باره به تفصیل سخن گفته است. به معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۲۳ مراجعه شود.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب، از حسن بن عمرو، از فضیل بن عمرو ما را خبر داد که: * ابراهیم هرگاه می خواسته خادم خود را تنبیه کند، نخست می گفته است خدای را ستایش می کنم و تو را خواهم زد. آن گاه تازیانه می خواسته است و به خادم می گفته است دست خود را باز کن و چند ضربه بر او می زده است.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب، از حسن بن عمرو، از فضیل بن عمرو، از ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است: * پیشینیان می گفته اند هنگامی که آدمی بر خلق و خوئی به چهل سالگی برسد تا هنگام مرگ دگرگون نمی شود و بدین سبب به چهل سالگان می گفته اند مواظب خود و خویشان دار باشید.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب، از حسن بن عمرو ما را خبر داد که می گفته است: * فرقد سبخی پیش ابراهیم مردی را دید که بندهای یقه پیراهنش را گشوده است و مرد دیگری را دید که موهایش را تافته است. فرقد به ابراهیم گفت: ای اباعمران! نمی خواهی این مرد را از گشودن بندهای یقه اش و آن یکی را از تابیده داشتن موهایش منع کنی؟ ابراهیم به فرقد گفت: نمی دانم بی ادبی بنی اسد بر تو چیره شده است یا خشونت بنی تمیم، این یکی احساس گرما کرده و بندهایش را گشوده است آن یکی هم به خواست خداوند هرگاه بخواهد نماز بخواند موهایش را باز می کند و فروهشته می دارد.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب، از حسن بن عمرو ما را خبر داد که می گفته است: * فرقد سبخی به ابراهیم گفت: ای ابو عمران! امروز صبح اندوه مقررری خود را داشتم که شش درم است، ماه نورسیده و چیزی ندارم دعا می کردم و در همان حال که راه می رفتم و بر کرانه فرات قدم می زدم ناگاه شش درم افتاده روی زمین دیدم برداشتم وزن کردم بدون هیچ کاستی و فزونی همان شش درم بود. ابراهیم گفت: آن را صدقه بده که از تو نیست.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب، از حسن بن عمرو، از فضیل بن عمرو از خود ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است: * اگر چیزی روزی کسی قرار گیرد و به او چیزی بدهند خوش نمی دارم از آن روگردان شود.

قبیصة بن عقبه از سفیان، از اعمش ما را خبر داد که می گفته است: * چه بسا ابراهیم را می دیدم که چیزی را خود حمل می کند و می گوید در حمل این امید پاداش دارم.

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از منصور، از گفته خود ابراهیم و مجاهد ما را خبر

دادند که می‌گفته‌اند: «شَرکَت در جنگ جماجم را خوش نمی‌داشته‌اند.
گوید مالک بن اسماعیل، از شریک، از مغیره ما را خبر داد که می‌گفته است: «در
خانه ابراهیم آوای زنگوله شنیدم.

گوید مالک بن اسماعیل، از اسرائیل، از مغیره ما را خبر داد که: «چون به ابراهیم
می‌گفته‌اند چگونه‌ای یا چگونه‌اید؟ می‌گفته است: قرین نعمت خداوند.

گوید مالک بن اسماعیل، از عبدالسلام بن حرب، از خلف، از گفته کسی که خود از
ابراهیم شنیده بود خبر داد که می‌گفته است: «هیچ‌گاه این آیه را نمی‌خوانم» و میان ایشان و
آنچه می‌خواهند جدایی افکند شد.^۱ مگر اینکه آب سرد را به یاد آورم.

گوید قبیصة بن عقیبه، از گفته سفیان، از اعمش ما را خبر داد که می‌گفته است
: «چه بسا که ابراهیم را می‌دیدم نماز می‌گزارد و سپس پیش ما می‌آید و ساعتی از روز را
پیش ما درنگ می‌کرد گویی بیمار بود.

گوید قبیصة بن عقیبه، از سفیان، از فضیل بن غزوان، از ابومعشر، از ابراهیم ما را خبر
داد که می‌گفته است: «اگر جنگ با کسی از اهل قبله را روا بدارم، همانا که جنگ با این گروه
خشبیه را روا می‌دارم.^۲

گوید معلی بن اسد، از عبدالعزیز بن مختار، از خالد حداء، از ابومعشر ما را خبر داد
که می‌گفته است: «روز جمعه ابراهیم را دیدم که توجهی به امام جمعه نداشت و هرگاه
خطبه را نمی‌شنید با خود تسبیح می‌گفت.

گوید معلی بن اسد، از گفته ابو حبیب بیهس، از نهشل، از حماد بن ابی سلیمان ما را
خبر داد که می‌گفته است: «ابراهیم نخعی از کنار گروهی گذشت بر ایشان سلام نکرد. آنان
این کار را زشت شمردند. هنگامی که پیش آنان برگشت یکی از ایشان گفت: ای ابو عمران!
از کنار ما گذشتی و بر ما سلام ندادی. گفت: دیدم سرگرم هستید خوش نداشتم حواستان را
پرت کنم.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از منصور ما را خبر داد که می‌گفته است
: «موضوع لعنت کردن حجاج یا برخی از ستمگران را به ابراهیم یاد آور شدم - در آن باره

۱. بخشی از آیه پنجاه و چهارم، سوره ۳۴، بیا.

۲. یعنی پیروان مختار ثقفی، برای آنگهی بیشتر به لسان العرب، ذیل کلمه خشب مراجعه فرمایید.

پرسیدم - گفت: مگر خداوند نمی فرماید، هان که لعنت خدا بر ستمگران باد.^۱
 گوید فضل بن دُکین، از سفیان، از زید که پیرمردی میان جنگجویان بود ما را خبر داد
 که می گفته است * خود شنیدم که ابراهیم به حجاج دشنام می داد.
 گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از منصور، از ابراهیم ما را خبر داد که
 می گفته است * همین کوری برای کوردل بودن آدمی بسنده است که از کار و رذالت
 حجاج کور باشد.

گوید فضل بن دُکین و محمد بن عبدالله اسدی هر دو، از سفیان، از شیبانی ما را خبر
 دادند که می گفته است گفته شد که * ابراهیم تیمی به خوارج پیام فرستاده و آنان را فراخوانده
 است، ابراهیم نخعی به او گفته است آنان را پیش چه کسی فرا می خوانی؟ پیش حجاج؟
 گوید عبدالحمید بن عبدالرحمان حَمّانی، از ابوحنیفه، از حماد ما را خبر داد که
 می گفته است * چون به ابراهیم مژده مرگ حجاج را دادم سجده کرد. حماد می گفته است:
 ندیده بودم کسی از شادی بگرید تا آنکه ابراهیم را دیدم که از شادی - مرگ حجاج -
 می گریست.

گوید ابو عبید، از عوّام بن حوشب ما را خبر داد که می گفته است * مکتبخانه ابراهیم
 در منطقه راذان^۲ بود، و فرمانده نظامی آن منطقه پدرم حوشب بن یزید شیبانی بود. گوید:
 نظامیان از پدرم اجازه گرفتند که پیش خانواده های خود بروند. به آنان اجازه داد و چند
 روز برای ایشان مقرر داشت و گفت: هر کس بیش از آن غیبت کند برای هر روز غیبت او را
 یک تازیانه خواهم زد. عوّام می گوید، من به ابراهیم گفتم: تو هر چند روزی که می خواهی
 پیش خانواده ات بمان که برای تو موضوع ناخوشایندی نخواهد بود. و ابراهیم پس از
 سپری شدن مدت مرخصی بیست روز بیشتر ماند. پدرم سپاهیان را سان دید و هر یک را به
 شمار روزهایی که غایب بود تازیانه زد. هنگامی که نوبت به ابراهیم رسید که بیست روز
 پیش از مدت مرخصی غیبت کرده بود پدرم فرمان به تازیانه زدن او داد. ما که ده برادر
 بودیم برای شفاعت از ابراهیم برخاستیم. پدر خطاب به ما گفت: اگر بر جای خود ننشینید و
 خاموش نشوید تا فرمان خود را درباره ابراهیم مانند دیگران به کار بندم مادر هر یک از شما

۱. بخشی از آیه هجدهم، سوره ۱۱ - هود.

۲. نام دو ناحیه بزرگ در حومه بغداد که به راذان بالا و راذان پایین معروف بوده و هر یک شامل دهکده های بسیار بوده
 است. به معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۰۴ مراجعه فرمایید.

که آزاده است مطلقه خواهد بود و مادر هر یک از شما که کنیز است آزاد خواهد بود — یعنی همه شان مطلقه خواهند بود. و ما همگی نشستیم و پدرم ابراهیم را بیست تازیانه زد. گوید یحیی بن آدم، از سفیان، از یزید بن ابی زیاد ما را خبر داد که می گفته است: ﴿ ابراهیم را دیدم که سرداری و روپوشی که از پوست روباه بود می پوشید.

گوید یزید بن هارون، از سفیان از یزید بن ابی زیاد ما را خبر داد که می گفته است: ﴿ بر سر ابراهیم کلاه پوست روباه دیدم.

گوید عبیدالله بن موسی، از حسن بن صالح، از ابوالهیشم قصاب ما را خبر داد که می گفته است: ﴿ بر تن ابراهیم سرداری همراه با کلاه به شکل طیلسان دیدم که جلو آن پوست روباه بود.

گوید فضل بن دکین، از سفیان، از یزید بن ابی زیاد ما را خبر داد که می گفته است: ﴿ بر تن ابراهیم سرداری دیدم که از پوست روباه بود با آستر پوست روباه داشت.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از یزید بن ابی زیاد ما را خبر داد که می گفته است: ﴿ بر تن ابراهیم پوستینچه‌یی از پوست روباه دیدم.

گوید عفان بن مسلم، از ابو عوانه، از یزید بن ابی زیاد ما را خبر داد که می گفته است: ﴿ بر تن ابراهیم تن پوشی دیدم که بر آن پوست روباه کشیده بودند.

فضل بن دکین از گفتهٔ مُجَلِّ ما را خبر داد که می گفته است: ﴿ بر تن ابراهیم پوستینی از پوست گورخر دیدم و از او دربارهٔ پوشیدن پوست گورخر پرسیدم. گفت: دباغی کردنش موجب پاک شدن آن است.

یزید بن هارون از عوام بن حوشب ما را خبر داد که می گفته است: ﴿ بر تن ابراهیم ملافه سرخ دیدم و به خانه اش رفتم جامه های گلرنگ و پای افزارهای سرخ دیدم.

گوید اسحاق بن یوسف ازرق، از گفتهٔ عوام بن حوشب ما را خبر داد که می گفته است: ﴿ بر تن ابراهیم ملافه سرخ دیدم.

گوید اسحاق بن یوسف ازرق، از گفتهٔ مالک، از سلمه بن کُهَیْل ما را خبر داد که می گفته است: ﴿ هیچ گاه در تابستان ابراهیم نخعی را ندیدم مگر اینکه ردای سرخ و ازار زردرنگ بر تن داشت.

محمد بن عبید طنافسی از سلیمان بن یسیر ما را خبر داد که می گفته است: ﴿ ابراهیم نخعی را دیدم که دو جامهٔ نخعی زرد داشت که برای رفتن به مسجد جامع و شرکت در نماز

جمعه می پوشید و جامه نخعی سرخی داشت که چون در این جا با ما نماز می گزارد می پوشید. فضیل بن دکین از حنش بن حارث ما را خبر داد که می گفته است * برتن ابراهیم دو جامه رنگ شده با اندکی زعفران و پیراهنی باز و صاف و کشیده دیدم.

گوید فضل بن دکین، از گفته مُجَلِّ ما را خبر داد که می گفته است * برتن ابراهیم ملافه بی دیدم که یک بار آن را سرخ کرده بودند و سپس شسته بودند. محمد بن عبدالله اسدی از ولید بن جُمَیْع ما را خبر داد که می گفته است * برتن ابراهیم نخعی ملافه سرخ دیدم.

یحیی بن عباد از مالک بن مغول، از اُکبیل ما را خبر داد که می گفته است * ابراهیم را در تابستان هیچ گاه ندیدم مگر آنکه ردای سرخ و ازار زرد برتن داشت.

عمرو بن هیشم پدر قَطَن بن عمرو ما را خبر داد که می گفته است * به عبدالله بن عون گفتم: آیا برتن ابراهیم نخعی جامه رنگ کرده به رنگ سرخ دیده‌ای؟ گفت: به خواست خداوند آری، ولی هیچ گونه درخشندگی و نشانی از ماده سرخ کننده بر آن نبود.

فضل بن دکین از مُجَلِّ ما را خبر داد که می گفته است * برتن ابراهیم نخعی در حالی که نماز می گزارد و پیشنماز بود ملافه بی دیدم که از گردن خود آویخته بود و بر او طیلسانی بود که از آن ملافه بلندتر بود - تمام بدنش را پوشیده بود.

فضل بن دکین از اسرائیل، از منصور ما را خبر داد که می گفته است * برتن ابراهیم طیلسانی با نقش و نگار دیده است.

وکیع از گفته سفیان، از پیرمردی از قبیله نخع ما را خبر داد که می گفته است * در زمستان ابراهیم را دیدم که در عبای ضخیم خود نماز می گزارد.

عمرو بن هیشم پدر قطن از گفته شعبه ما را خبر داد که می گفته است * حَکَم در حالی که فقط پیراهنی برتن داشت در نماز بر ما امامت کرد. گفتیم: سالخوردگی - بی تابی در برابر گرما - تو را بر این کار واداشته است؟ گفت: هنگامی که پیراهن گشاد باشد عیبی ندارد. ابراهیم نخعی پیشنمازی ما را عهده دار می شد در حالی که فقط پیراهن و ردایی داشت.

فضل بن دُکین از بُکَیْر بن عامر ما را خبر داد که می گفته است * ابراهیم را دیدم که عمامه بر سر می نهاد و دنباله آن را از پشت سر آویخته می داشت.

فضل بن دُکین از مُجَلِّ ما را خبر داد که می گفته است * بر دست چپ ابراهیم انگشتری آهنی دیدم.

گوید از گفته یحیی بن سعید، از سفیان، از ابوقیس عبدالرحمان بن ثروان اودی مرا خبر دادند که می گفته است: * از علقمه مسأله یی پرسیدم و ابراهیم پیش او بود و جوان تازه به بلوغ رسیده یی دیده می شد.

گوید از گفته عبدالرحمان بن مهدی، از حماد بن زید، از ابو حکم، از میمون بن مهران مرا خبر دادند که می گفته است: * ابراهیم را دیدم و گفتمش این ستیزگری چیست که درباره تو از آن آگاه شده ام.

گوید از گفته یحیی بن سعید مرا خبر دادند که می گفته است: * ابراهیم نخعی همراه ابن اشعث نبوده است.^۱

گوید محمد بن عبدالله انصاری از گفته ابن عون ما را خبر داد که می گفته است: * بر تن ابراهیم ردای سرخی دید که رنگش پریده بود، درخشندگی نداشت.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از مغیره، از خود ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است: * دنباله عمامه را از پشت سرش می آویخته است.

گوید مؤمل بن اسماعیل، از سفیان، از اعمش ما را خبر داد که می گفته است: * در دست ابراهیم انگشتری آهنی دیدم.

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از اعمش ما را خبر داد که می گفته است: * انگشتر ابراهیم آهنی و در دست چپ او بود.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس هم، از گفته زائده، از اعمش ما را خبر داد که می گفته است: * انگشتری ابراهیم نخعی در دست چپ او بوده است.^۲

گوید فضل بن دکین، از گفته سفیان، از منصور ما را خبر داد که می گفته است: * نقش انگشتری ابراهیم این جمله بوده است «ذبابٌ لله و نحن لله»^۳

گوید فضل بن دکین، از اسرائیل، از ابوالهیثم ما را خبر داد که می گفته است: * چیزی از اموال همسر نخست ابراهیم که مرده بود پیش او بود. ابراهیم به من وصیت کرد که آن را

۱. یعنی در جنگ دیرجماجم شرکت نداشته است. با این همه همواره ترسان از حجاج ناپاک بوده است.

۲. هر قدر اهل سنت در روایات خود اصرار دارند که انگشتری در دست چپ باشد، شیعیان اصرار دارند که انگشتری در دست راست باشد و یکی از شعارهای شیعه همین است.

۳. کلمه ذباب معانی متفاوت است. مگس، زنبور عسل، شومی، دیوانگی، طاعون و کنایه از ضعف و ناتوانی و ستیزگری هم هست و به معنی لبه نیز شمشیر هم آمده است. انتخاب معنی مناسب دشوار است. آیا مگسی هم از خداست و ما هم از اویم درست است؟ راهنمایی اهل فضل مایه سیاست است.

به وارثان همسرش بدهم. به او گفتم: مگر به من نگفته بودی که آن را به تو بخشیده است؟
گفت: آری ولی در بیماری مرگ او بود. ابراهیم به من دستور داد که آن را به وارثان
همسرش بدهم و من همانگونه انجام دادم.

گوید همچنین فضل بن دکین، از اسرائیل، از ابوالهثیم ما را خبر داد که می‌گفته است
* در بیماری مرگ ابراهیم به دیدارش رفتم. گریست؛ گفتم: ای اباعمران چه چیزی تو را به
گریه واداشته است؟ گفت: از بی‌تابی بر دنیا نمی‌گیرم ولی نگران این دو دخترم هستم.
ابوالهثیم می‌گوید: فردای آن روز به خانه ابراهیم رفتم، مرده بود و همسرش پیکر او را از
حجره بیرون آورده و در ایوان نهاده بود و تنها همو بر او می‌گریست.

گوید وکیع بن جراح و یزید بن هارون و ابواسامه و محمد بن عبدالله انصاری همگی
از ابن عون ما را خبر دادند که می‌گفته است * هنگامی که ابراهیم درگذشت به خانه‌اش
رفتیم و پرسیدیم چه وصیتی کرده است؟ گفتند: وصیت کرده و گفته است که در گورم
هیچ‌گونه خشت و گلی مگذارید و برای من لحد فراهم آورید و از پی تابوت من چراغ و
آتش میاورید، یا آنکه روی گورم آتش می‌فروزید.

گوید وکیع از اُمّی صیرفی، از ابوالهثیم ما را خبر دادند که می‌گفته است * ابراهیم به
او وصیت کرده و گفته است برای تشییع پیکرم همینکه چهار نفر جمع شدید کس دیگری را
خبر مکنید.

گوید اسماعیل بن ابراهیم، از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است * پیکر ابراهیم
را در حالی که بی‌مناک بودیم شبانه به خاک سپردیم.

گوید اسماعیل بن ابراهیم بن عُلَیْه و محمد بن عبدالله انصاری هردو، از گفته ابن عون
ما را خبر دادند که می‌گفته است * پس از مرگ ابراهیم پیش شعبی رفتم. پرسید آیا از
کسانی بودی که در خاک سپاری ابراهیم حضور داشته‌اند؟ پاسخ درستی ندادم. شعبی گفت:
به خدا سوگند که ابراهیم پس از خود کسی مانند خویش را برجا نگذاشته است. بی‌نظیر بود.
گفتم: در کوفه؟ گفت: نه در کوفه و نه در بصره و نه در شام و نه کجا و کجا.

محمد بن عبدالله در پی این حدیث افزوده است که شعبی گفته است و نه در حجاز.
گوید محمد بن فضیل بن غزوان ضبّی، از ابن اَبَجْر ما را خبر داد که می‌گفته است
* چون خبر مرگ ابراهیم را به شعبی دادم، گفت: در همه احوال خدای را ستایش می‌کنم
همانا که ابراهیم کسی را همچون خود بر جای نگذاشت و به هر حال پس از مرگ فقیه‌تر از

زندگی خواهد بود - از آراء او پس از مرگش بیشتر بهره برده خواهد شد.

گوید جریر بن عبدالحمید ضبّی، از مغیره، از شعبی ما را خبر داد که می‌گفته است
 * ابراهیم پس از مرگ فقیه‌تر از روزگار زندگی خواهد بود.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس ما را خبر داد و گفت از ابوبکر بن عیاش شنیدم که
 می‌گفت * ابراهیم نخعی حدود پنجاه سال زندگی کرد.

محمد بن سعد می‌گوید و کسی جز او گفته است که همگی در این باره اتفاق دارند که
 * ابراهیم به سال نودوشش به روزگار خلافت ولید بن عبدالملک در کوفه به چهل و
 نه سالگی در گذشته و به پنجاه سالگی نرسیده است.

از سوی دیگر مرا خبر رسیده است که یحیی بن سعید قطّان می‌گفته است * ابراهیم
 در پنجاه و چند سالگی در گذشته است.

گوید ابونعیم می‌گفته است * از پسر دختر ابراهیم درباره تاریخ مرگ ابراهیم
 پرسیدم، گفت: چهار یا پنج ماه پس از مرگ حجاج درگذشت. ابونعیم می‌گوید: گویا آغاز
 سال نودوششم در گذشته است.

ابراهیم تیمی

او پسر یزید بن شریک از قبیله تیم الرباب و کنیه‌اش ابواسماء است.

گوید یزید بن هارون، از عوّام بن حوشب ما را خبر داد که می‌گفته است * بر تن
 ابراهیم تیمی ردای سرخ دیدم و به خانه‌اش رفتم و فرش و پرده سرخ دیدم.

گوید اسحاق بن یوسف ازرق هم از گفته عوام بن حوشب ما را خبر داد که می‌گفته
 است * بر تن ابراهیم تیمی ردای سرخ دیدم.

گوید علی بن محمد ما را خبر داد و گفت * سبب زندانی شدن ابراهیم تیمی آن بود
 که حجاج کسی را برای گرفتن ابراهیم نخعی فرستاد و آن شخص پیش ابراهیم تیمی آمد و
 گفت: ابراهیم را می‌خواهم. ابراهیم تیمی با آنکه می‌دانست که او در جستجوی ابراهیم
 نخعی است روانداست که او را به ابراهیم نخعی راهنمایی کند و گفت: من ابراهیم هستم.

آن مرد او را گرفت و پیش حجاج برد و حجاج فرمان داد او را در دیماس^۱ به زندان افکندند. آن جا نه سایه از آفتاب و نه سرپناهی از سرما وجود داشت و هر دو زندانی را به یک زنجیر بسته بودند. ابراهیم چنان درمانده و فروپاشیده شد که چون مادرش به زندان آمد فرزند را تا هنگامی که با او سخن نگفته بود شناخت. ابراهیم در آن زندان درگذشت. حجاج به خواب دید که کسی می‌گوید امشب در این شهر مردی از بهشتیان درگذشته است. حجاج چون شب را به صبح آورد پرسید آیا دیشب در واسط کسی مرده است؟ گفتند: آری ابراهیم تیمی در زندان درگذشته است. گفت: خوابی شیطانی از تباهی‌های شیطان؛ و دستور داد پیکر ابراهیم را کنار مزبله انداختند.

گوید فضل بن دکین و محمد بن عبدالله اسدی و قبیصة بن عقیبه هر سه از سفیان ثوری، از ابو حیان، از ابراهیم تیمی ما را خبر دادند که می‌گفته است * هیچ‌گاه گفتار خویش را با کردار خود نسنجیدم جز آنکه به بیم افتادم که دروغگو باشم.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از گفته سفیان، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * ابراهیم تیمی ضمن نقل داستانها گفت: در خواب دیده که ریحان بخش می‌کند. چون ابراهیم نخعی از این خبر آگاه شد، گفت: بوی ریحان خوش و مزه‌اش تلخ است.

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از ابراهیم بن مهاجر ما را خبر داد که * ابراهیم نخعی از ابراهیم تیمی یاد کرد و گفت: گمان می‌کنم که او با نقل قصه‌های خود رضایت خدا را می‌طلبد با این حال دوست می‌دارم از این کار بی‌دردسر خلاص شود که نه به سودش باشد و نه به زیانش.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از همام ما را خبر داد که می‌گفته است * همینکه ابراهیم تیمی شروع به قصه‌گویی کرد پدرش یزید بن شریک او را بیرون کرد. گوید عبدالله بن عمرو یعنی پدر معمر منتصری، از گفته عبدالوارث بن سعید و او از محمد بن جحادة، از سلیمان، از ابراهیم تیمی ما را خبر دادند که می‌گفته است * بر تن پدرم پیراهنی پنبه‌یی کهنه‌یی بود که آستین‌هایش تا کف دستهایش بود. گوید، او را گفتم: پدرجان کاش جامه بهتری بپوشی. گفت: به بصره رفتم به هزاران درم رسیدم چندان که - در خور چنان در آمدی باشد - شاد نشدم و هرگز با خود نیندیشیدم که بار دیگر به بصره برگردم و

۱. نام زندان حجاج در شهر واسط است. باقوت حموی در معجم البلدان آن را آورده است.

دوست می‌دارم هر لقمه حلالی که می‌خورم نصیب دشمن‌ترین افراد در نظرم باشد. من از ابوالدرداء شنیدم که می‌گفت: روز رستخیز حسابرسی به دارنده دو درم سخت‌تر از حسابرسی کسی است که یک درم داشته باشد.

خیثمة بن عبدالرحمان بن ابی سبرة

نام ابی سبرة، یزید و پسر مالک بن عبدالله بن ذؤیب بن سلمة بن عمرو بن ذهل بن مران بن جعفی بن سعدالعشیره و از قبیله مذحج است.

گوید عبیدالله بن موسی و عبدالوهاب بن عطاء هردو از اسرائیل و ابوولید هشام طیالسی و یحیی بن عباد و وهب بن جریر، از شعبه و همگان، از ابواسحاق، از گفته خود خیثمة ما را خبر دادند که می‌گفته است * هنگامی که پدرم به دنیا آمد پدر بزرگم او را عزیز نام نهاد و چون این موضوع برای حضرت ختمی مرتبت بازگو شد فرمود نام او عبدالرحمان است.

عبیدالله در حدیث خود می‌گوید: عبدالرحمان در مدینه زاده شده است.

گوید فضل بن دکین، از یونس بن ابی اسحاق، از ابی اسحاق، از گفته خیثمة ما را خبر داد که می‌گفته است * برای پدر بزرگم پسری متولد شد و او را عزیز نام نهاد و سپس به حضور پیامبر (ص) آمد و گفت: برای من پسری متولد شده است. رسول خدا پرسید او را چه نام نهادی؟ گفت: عزیز. فرمود: نه که او عبدالرحمان است.

خیثمة می‌گفته است: همان پسر پدر من است.

گوید عبدالوهاب بن عطاء، از عبدالله عمری، از نافع، از ابن عمر ما را خبر داد که می‌گفته است * دوست‌ترین نامها در نظر رسول خدا (ص) عبدالله و عبدالرحمان بوده است. گوید فضل بن دکین، از حفص بن غیاث، از اعمش ما را خبر داد که می‌گفته است * برای مسیب پسری متولد شد، خیثمة دایه‌ی خرید و آن زن شیرده را برای مسیب فرستاد. گوید یحیی بن عباد، از مالک بن مغول ما را خبر داد که می‌گفته است طلحه برایم نقل کرد و گفت * به دیدار خیثمة رفتم. طلحه شیفته‌ترین مردم کوفه نسبت به ابراهیم و حبیمة بود. طلحه گفت: چون دیگران از پیش خیثمة برخاستند من هم برخاستم. گفت: تو هم می‌روی؟ سپس دستم را گرفت و بوسید من هم دست او را بوسیدم. مالک بن مغول گفت:

سپس طلحه دست مرا بوسید و من هم دست او را بوسیدم.
 گوید عبدالله بن ادریس، از شعبه، از نَعِیم بن ابی هند ما را خبر داد که می گفته است
 * ابووائل را درحالی که سوار بر خری بود در تشییع جنازه خیشمه دیدم که می گفت: وای از
 اندوه مرگ خیشمه یا سخنی مانند این سخن می گفت.
 خیشمه از ابن عمر به روش سماع حدیث نقل می کرد. از گفته اسرائیل، از حکیم بن
 جُبَیر، از خیشمه بن عبدالرحمان روایت شده است که می گفته است محضر سیزده مرد از
 یاران پیامبر (ص) را درک کرده است که هیچ یک از ایشان چیزی را دگرگون نساخته است
 - یا هیچ یک از ایشان رنگ موهای سپید خود را با خضاب رنگ نمی کرده است.

تمیم بن سلمة خزاعی

به سال صد هجری به روزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز درگذشته است. او محدثی مورد
 اعتماد و دارای احادیثی است و اعمش گاهی از او روایت کرده است.

عمارة بن عُمیر تیمی

از قبیله تیم الله بن ثعلبه است. اعمش از او روایت کرده است. عمارة به روزگار خلافت
 سلیمان بن عبدالملک درگذشته است.

گوید فضل بن دکین، از حفص، از اعمش ما را خبر داد که می گفته است * عمارة در
 یکی از جنگها مردی را دید، گفت: من تو را می شناسم آیا تو در مجلس درس ابراهیم همراه
 ما نبودی؟ گفت: آری. گوید: شصت دینار همراهش بود دستار خود را گشود و سی دینار به
 او داد.

ابوالضحیٰ مُسَلِّم بن صُبَیح همدانی

او به روزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز درگذشته است. از مسروق و یاران عبدالله بن مسعود
 روایت کرده است. محدثی مورد اعتماد و پرحدیث بوده است.

تمیم بن طرفة طایی

به سال نود و چهار به روزگار حکومت حجاج درگذشته است. محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

حکیم بن جابر بن ابی طارق احمسی

از قبیله بجیله است. به دوره خلافت ولید بن عبدالملک و پایان حکومت حجاج درگذشته است. محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

عبدالرحمان بن أسود

ابن یزید بن قیس بن عبدالله بن مالک بن علقمة بن سلامان بن کهل بن بکر بن عوف بن نخع. از قبیله مذحج است.

گوید فضل بن دُکین، از علاء بن زُهَیر ازدی، از گفته عبدالرحمان بن اسود ما را خبر داد که می گفته است * پیش از آن که به بلوغ برسم - محتمل شوم - بدون اجازه گرفتن به حضور عایشه می رفتم. و چون سالی فرارسید که محتمل شدم سلام دادم و اجازه خواستم. صدای مرا که دورگه شده بود شناخت و گفت: آری بالغ شده است و سپس با محبت گفت: ای دشمن خویشتن بالغ شدی؟ گفتم: آری مادر جان. گفت: پسر کم داخل شو. و چون داخل شدم روی به من کرد و درباره پدرم و یارانش پرسید که به او خبر دادم و سپس در باره چیزی - مسأله‌یی - که مرا پیش او فرستاده بودند پرسیدم.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از صعقب بن زُهَیر، از گفته خود عبدالرحمان بن اسود ما را خبر داد که می گفته است * سالی که محتمل شدم و به حد بلوغ رسیدم پدرم مرا پیش عایشه فرستاد که مسأله‌یی از او بپرسم. من کنار حجره عایشه رفتم و از پس پرده او را صدا کردم. عایشه گفت: ای زبان بسته سرانجام بالغ شدی؟ گفتم: پدرم می پرسد چه چیزی

موجب غسل می شود؟ گفت: هنگامی که ختنه گاهها به یکدیگر برسند.^۱
 گوید طلق بن غنم ما را خبر داد و گفت از ابواسرائیل شنیدم می گفت * هرگاه
 عبدالرحمان بن اسود را می دیدم با خود می گفتم دهقانی از دهقانهای عرب است که
 لباس پوشیدن و عطرزدن و بر مرکب سوارشدنش مانند ایشان بود. و او را سوار بر مادیان
 می دیدم.

گوید فضل بن دکین، از فطر ما را خبر داد که می گفته است * عبدالرحمان بن اسود
 سوار بر مادیان می آمد.

گوید فضل بن دکین، از فطر ما را خبر داد که می گفته است * عبدالرحمان بن اسود را
 دیدم که جامه خز می پوشد و موهای خود را با حنارنگ می کند.

گوید طلق بن غنم نخعی، از گفته پدرش غنم بن طلق ما را خبر داد که می گفته است
 * به روزگار جاهلی میان ما و اسود بن یزید پیوندی بود که او میان ما متولد شده بود
 - مادرش از قبیله ما بود. عبدالرحمان پسر اسود کمتر اتفاق می افتاد که به هنگام رفتن به سفر
 و برگشت از آن پیش ما نیاید و بر ما سلام ندهد و این کار را به پاس همان موضوع انجام
 می داد.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از گفته اسرائیل، از سنان بن حبيب سلمی ما را خبر داد
 که می گفته است * همراه عبدالرحمان بن اسود کنار پل کوفه رفتیم بر هر یهودی و مسیحی
 که می گذشت سلام می داد. از او پرسیدم بر اینان که مشرک اند سلام می دهی؟ گفت: آری
 سلام دادن نشان مسلمان است، دوست می دارم بدانند که من مسلمانم.

گوید شهاب بن عبّاد، از گفته حفص بن غیاث، از حسن بن عبیدالله ما را خبر داد که
 می گفته است * عبدالرحمان بن اسود در شب عید فطر هم با ما نماز شب - تراویح -
 می گزارد و درحالی که روزه دار بود پاهای خود را در آب می نهاد.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از گفته محمد بن طلحه، از زبیده از گفته خود
 عبدالرحمان بن اسود ما را خبر داد که می گفته است * در شبهای ماه رمضان همراه قوم
 خویش دوازده رکعت نماز تراویح می گزارده و در فاصله آن برای خود به صورت جداگانه

۱. در اصل روایت مجازی به کار رفته است که ظاهراً معنای آن همینگونه است که ترجمه شده اما آنچه مایه تاسف و
 اندیشیدن است این است که آیا در مدینه فقیه دیگری نبوده است و مردی برای پاسخگویی به اینگونه مسائل پیدا
 نمی شده است که باید از این بانوی محترم پرسیده شود!؟

دوازده رکعت نماز می‌گزارده است و در هر شب یک سوم قرآن را می‌خوانده است. راوی این روایت می‌گوید: در شب عید فطر هم همراه آنان نماز شب - تراویح - می‌گزارد و می‌گفت امشب شب عید فطر است.

گوید طلق بن غنّام نخعی ما را خبر داد و گفت از مالک بن مِغُول شنیدم که می‌گفت: هرگاه عبدالرحمان بن اسود در منطقه چاه میمون^۱ فرود می‌آمد، می‌گفت: من حج گزارم. پسر حج گزارم.

عبدالله بن مُرَّة هَمْدَانِي

به روزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز در گذشته است. محدثی ثقه و او را حدیثهای پسندیده بوده است.

سالم بن ابی الجعد غطفانی

از بردگان آزاد کرده و وابستگان ایشان - یعنی قبیله غطفان است.

گوید عبیدالله بن موسی و محمد بن عبدالله اسدی هر دو از سفیان، از منصور ما را خبر دادند که می‌گفته است: هرگاه سالم حدیث نقل می‌کرد بسیار نقل می‌کرد و دامنه سخن را گسترده می‌داشت و ابراهیم هرگاه حدیث می‌کرد دامنه سخن را جمع می‌کرد. سفیان می‌گوید: این موضوع را به ابراهیم گفتم. گفت: این بدان سبب بود که سالم احادیث را می‌نوشت.

گوید فضل بن دکین، از گفته قیس، از عطاء بن سائب ما را خبر داد که می‌گفته است: علقمه و اسود و ابن نُضَيْلَة و ابن معقل همگی به سالم بن ابی الجعد اجازه دادند که وابستگی یکی از بردگان آزاد کرده خود را به عمرو بن حرث به ده هزار درم بفروشد و از دریافت آن بتواند برای انجام اعمال عبادی خود یاری جوید.

گفته‌اند که سالم به روزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز و به سال صد یا صد و یکم

۱. از جاهای مکه که به میمون بن خالد حصر می‌منسوب است، منصور دوانیقی هم کنار آن به خاک سپرده شده است. به

معجم البلدان ج ۲، ص ۸ مراجعه فرمایید.

هجرت در گذشته است.

ابونعیم می‌گوید: سالم بن ابی الجعد پیش از آن تاریخ در حکومت سلیمان بن عبدالملک در گذشته است. سالم محدثی مورد اعتماد و پرحدیث بوده است.

برادرش، عبید بن ابی الجعد

از او هم که محدثی کم حدیث بوده گاهی روایت شده است.

برادر دیگرشان، عمران بن ابی الجعد

از او هم گاهی روایت شده است.

برادر دیگرشان، زیاد بن ابی الجعد

از او هم گاهی روایت شده است.

برادر دیگرشان، مُسَلِّم بن ابی الجعد

از او هم گاهی روایت شده است.

گفته‌اند ابی الجعد را شش پسر بوده است. دوتن شیعه و دوتن از پیروان مُرجئه و دوتن دیگر از خوارج بودند. پدرشان به آنان می‌گفت: ای پسران من! خداوند میان شما اختلاف انداخته است.

ابوالبختری الطائی

نام او را علی بن عبدالله بن جعفر، سعید و نام پدرش را ابو عمران نوشته است و کسی دیگر نام پدرش را جُبیر گفته است. ابوالبختری از بردگان آزاد کرده و وابستگان خاندان نبهان از

قبیله طی است.

گوید سلیمان پدر داود طیالسی، از گفته شعبه، از عمرو بن مَرّه ما را خبر داد که می گفته است: * در جنگ جماجم قاریان قرآن خواستند ابوالبختری را بر خود فرمانده قرار دهند، ابوالبختری گفت: این کار را مکنید که من از بردگان آزاد کرده و غیر عرب هستم. مردی از عربها را به فرماندهی خود برگزینید.

گفته اند ابوالبختری در جنگ دُجیل همراه عبدالرحمان بن اشعث بوده و در همان جنگ که به سال هشتاد و سوم هجری بوده کشته شده است.

گوید عفان بن مسلم، از گفته حماد بن سلمه، از گفته عطاء بن سائب ما را خبر داد که می گفته است: * ابوالبختری و یاران او هرگاه ستایشی می شنیدند که مایه شیفتگی می شد شانه های خود را خم می کردند و می گفتند: برای خدا فروتنی می کنیم. حماد می گفته است: گاهی پشت خود را به حال رکوع خم می کردند.

گوید زهیر بن حرب، از علی بن ثابت، از شریک، از عطاء بن سائب ما را خبر داد که می گفته است: * ابوالبختری به نوحه سرایی گوش می داد و می گریست.

گوید محمد بن عبید، از ربیع بن حشان ما را خبر داد که می گفته است: * ابوالبختری را دیدم که در مسجد قبا نماز می گزارد.

محمد بن سعد می گوید حجاج، از گفته شعبه ما را خبر داد که می گفته است: * ابوالبختری نه علی علیه السلام را دیده است و نه محضر او را درک کرده است.

عبدالله بن ادریس از گفته شعبه نقل می کند که می گفته است: * از حکم بن عتیبه درباره زاذان پرسیدم. گفت: پرگو بود؛ و چون از سلمه بن کُهیل درباره او پرسیدم گفت: ابوالبختری در نظر من از او بهتر است و من از ابوالبختری بیشتر خوشم می آید.

ابوالبختری محدثی پرحدیث بود که احادیث خود را مرسل - بدون ذکر اسناد - از گفته اصحاب حضرت ختمی مرتبت نقل می کرد و از هیچ شخص بزرگی حدیث نشنیده بود، با این همه شنوده های او همگی پسندیده و حدیث حسن بود و آنچه که از گفته دیگران نقل می کرد ضعیف بود.